

دکتر مرتضی جوانمردی صاحب*

نسل زدایی^(۱): ساختار عناصر جرم

چکیده:

با گذشت بیش از ۵۵ سال از امضای کنوانسیون منع و مجازات جنایت نسل زدایی، هنوز بر سر موضوع ساختار عناصر این جرم اختلاف نظر وجود دارد. بی دلیل نیست که ماده ۹ اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری لازم دانسته است عناصر جرایم از جمله نسل زدایی با اکثریت دو سوم آراء اعضای مجمع دولت‌های متعاقد پذیرفته شود. موضوع این مقاله، مطالعه عناصر مذکور است با در نظر گرفتن متن کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی، صورت جلسات مذاکرات کمیسیون مقدماتی، دکترین حقوقی قبل و بعد از تصویب کنوانسیون و لحاظ متن پیش‌نویس نهایی عناصر جرم که در سپتامبر سال ۲۰۰۲ میلادی در جلسه اعضای مجمع دولت‌های متعاقد به تصویب رسیده است.

در این بررسی، نکته مهم، درک درست اعمال مجرمانه، عنصر روانی و در نتیجه مسئولیت کیفری مرتکب است. جزئیات عنصر روانی مسأله پیچیده‌ای است، به ویژه از حیث تمایز قصد نابودی گروه از انگیزه‌های ارتکاب نسل زدایی، که تلاش شده حل گردد.

واژگان کلیدی:

نسل زدایی، نسل‌کشی، جنایات علیه بشریت، جنایات بین‌المللی، حقوق بین‌المللی کیفری.

مقدمه

فصل‌زدایی از زمره جنایات علیه بشریت است

مفهوم جنایت علیه بشریت برای نخستین بار در اساسنامه دادگاه نورنبرگ مطرح شد. اشکال منفرد این جنایت مانند قتل هرچند در حقوق کیفری داخلی کشورها پیش‌بینی شده لکن جمع و طبقه‌بندی آنها در یک عنوان واحد و شناسایی آنها به منزله یک جنایت بین‌المللی در این اساسنامه تازگی داشت.

اعمال خشونت‌آمیز و غیرانسانی که در طول جنگ جهانی دوم و مدتی قبل از آن توسط کشورهای محور انجام پذیرفت، جهانیان را متوجه این حقیقت ساخت که این اعمال تنها نقض حقوق زمان صلح و اقدام به جنگ (که قبلاً ممنوع و به عنوان جرم شناخته شده بود) نیست، بلکه به کارگیری ابزارهای جدیدی علیه غیرنظامیان که تا آن زمان سابقه نداشت و گسترده بودن این عملیات، واکنش جداگانه‌ای را می‌طلبد. اعلامیه «سنت جیمز» به تاریخ ۱۳ ژانویه ۱۹۴۲ و اعلامیه مسکو به تاریخ ۳۰ اکتبر ۱۹۴۳ متضمن اخطار کشورهای متفق به کشورهای محور در زمینه این جنایات بود. (آرونو، الف، صص ۵۳-۶ و پلاوسکی، صص ۸-۴۶)

پس از پایان جنگ و تشکیل دادگاه بین‌المللی نورنبرگ، جنایات علیه بشریت به عنوان یکی از اتهامات سران نازی مورد توجه قرار گرفت. بند ج ماده ۶ اساسنامه دادگاه نورنبرگ جنایات علیه بشریت را این‌گونه بر می‌شمرد:

«قتل با سبق تصمیم، نابودی کامل، به بردگی گرفتن فرد، نقل و انتقال افراد و هر عمل غیرانسانی دیگر که در مورد افراد غیرنظامی، قبل از جنگ یا در حین جنگ صورت پذیرد. همچنین ایداء و اذیت با انگیزه سیاسی، نژادی یا مذهبی که در تعقیب هر جرمی واقع شود که داخل در صلاحیت دادگاه بین‌المللی یا وابسته به چنین جرایمی باشد، این امر اعم از آن است که این آزارها از موارد نقض حقوق داخلی کشوری که در آن واقع شده‌اند، باشند یا نباشند.» (پلاوسکی، صص ۱۲۴)

جنایات علیه بشریت در دادگاه نورنبرگ به تبع جنایات علیه صلح و جنایات جنگ مطرح شد. این مسأله همان‌گونه که گفته‌اند (پلاوسکی، صص ۱۳۰) به دو جهت بود: اول برای رعایت اصل قانونی بودن جرم، با این توضیح که جنایات علیه بشریت جزو جنایات جنگ می‌باشند و

که در مقام یک مرجع بین‌المللی عمل می‌کرد، حال آنکه این جرایم در حقوق داخلی بیشتر کشورها از جمله حقوق آلمان پیش‌بینی شده بودند.

اما اندک‌اندک در دکترین حقوقی و مصوبات بین‌المللی این تمایل به وجود آمد که مفهوم جنایات علیه بشریت مستقل از جنایات جنگ و نقض صلح، مطرح و رسیدگی شود (آرونو، ب، ص ۱۵ و پلاوسکی، صص ۲ و ۱۳۱ و ژاک فرانسیون، صص ۵-۲۲۳) و نسل‌زدایی نیز یکی از این جنایات بود که چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ جرم و قابل مجازات دانسته شد.

چهارمین عنوان اتهامی ادعانامه مورخ ۱۸ اکتبر ۱۹۴۵ دادستانی محکمه نورنبرگ به جنایات علیه بشریت اختصاص یافت. در بند ب این عنوان «قتل براساس دلایل سیاسی، نژادی و مذهبی و در راه اجرای مستقیم یا غیرمستقیم طرح منعکس در اولین عنوان اتهامی ادعانامه» را پیش‌بینی کرده بود و مشخصاً از کشتار یهودیان سخن رفته بود. (آرونو، ب، ص ۲۵) مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز در قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ به این جنایت توجه کرده و توصیه نموده بود که کمیسیون حقوق بین‌الملل آن سازمان این جرم را در «مجموعه قوانین جزایی بین‌المللی» بگنجاند. (عظیمی، ص ۶۵) این اعلام‌های رسمی که بالاخره منجر به تصویب «پیمان بین‌المللی پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌زدایی» شد، ریشه در دکترین حقوقی داشت. حقوقدان بزرگ لهستانی، رافائل لمکین از سال ۱۹۳۳ فعالیت‌هایی را آغاز و پیشنهاد کرده بود که «اعمال اعدامی یا انهدامی که متوجه جمعیت‌های نژادی، مذهبی یا اجتماعی می‌شوند» مجازات گردند. (لومبوا، ص ۵۶)

متعاقب دادرسی نورنبرگ و صدور قطعنامه ۱۱ دسامبر ۱۹۴۶ مجمع عمومی سازمان ملل متحد، شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان، مأمور بررسی و تهیه طرح یک پیمان بین‌المللی در مورد جنایت نسل‌زدایی شد که این شورا نیز در مراحل که شرح آن را برخی از نویسندگان به تفصیل بازگو کرده‌اند، (اردبیلی، صص ۵-۴۱) متن پیمان را مشتمل بر یک دیباچه و نوزده ماده برای امضاء نمایندگان کشورها آماده کرد، که از اوایل سال ۱۹۵۱ قابل اجرا شد.

نسل‌زدایی در اساسنامه دادگاه بین‌المللی کیفری ۱۹۹۸ نیز به عنوان اولین جرم وارد در صلاحیت این دادگاه پیش‌بینی شده است که از حیث شرط پیش‌بینی شده در ماده ۹ که مقرر می‌دارد: «عناصر تشکیل دهنده جرایم در تفسیر و تطبیق مواد ۶ و ۷ و ۸، به دیوان کمک خواهد کرد، این عناصر باید به تصویب اکثریت دو سوم اعضای مجمع دولت‌های عضو برسد» حائز

دولت‌های عضو اساسنامه رسیده است.

اینک با توجه به مفهوم جرم در حقوق کیفری که بر سه اصل و عنصر عمده یعنی اصل قانونی بودن جرم (عنصر قانونی)، مادی بودن جرم (عنصر مادی) و اصل مجرمیت مرتکب (از خلال عنصر مادی و عنصر معنوی) استوار است و نیز با توجه به ویژگی مجنی علیه جنایت نسل‌زدایی، مطالب این مقاله در چهار فصل ارائه می‌شود:

فصل اول: عنصر قانونی، واژه‌شناسی و تعریف نسل‌زدایی، موضوعات بحث خواهند بود. فصل دوم: عنصر مادی جنایت نسل‌زدایی که مشتمل بر اعمال گوناگونی است، مورد توجه قرار می‌گیرد.

فصل سوم: مجنی علیه جنایت نسل‌زدایی دارای خصوصیتی است که از لحاظ تحقق جرم شرط می‌باشد، بررسی تفصیلی این خصوصیات مطرح می‌شود.

فصل چهارم: احراز مجرمیت مرتکب. یعنی جرم در صورتی تحقق می‌یابد که مرتکب آن، مجرم شناخته شود، این موضوع از خلال عنصر مادی و عنصر معنوی بررسی می‌شود.

فصل اول - عنصر قانونی

با وجود اینکه مواد ۲ و ۳ از پیمان منع و مجازات نسل‌زدایی مبنای جرم شناختن نسل‌زدایی بوده و در مورد دولت‌های متعاقد قابل اعمال است و ماده ۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری نیز به این مبنا اضافه شده اما نسل‌زدایی از جنایاتی است که اکنون جزو حقوق بین‌الملل عرفی و به تعبیری «جهانی» است که تمامی دول غیرعضو در اسناد مذکور را نیز متعهد می‌سازد.

علی‌رغم مبانی فوق‌الذکر که نسل‌زدایی را به عنوان جنایت بین‌المللی می‌شناسند، اما مجازات خاصی برای این جنایت پیش‌بینی نشده است. با این وجود مسأله لاینحل نمانده، از سویی ماده ۵ پیمان، طرف‌های متعاقد را ملزم به تعیین مجازات‌هایی در قوانین داخلی خود کرده است، (پس در صورت طرح مسأله در یک دادگاه داخلی می‌توان از این مجازات‌ها استفاده کرد). از سوی دیگر ماده ۶ پیمان، یک دادگاه بین‌المللی را نیز پیش‌بینی می‌کند که در صورت طرح مورد در این دادگاه بین‌المللی علاوه بر امکان توسل به مجازات‌های حقوق کیفری داخلی، گفته شده که می‌توان از ماده ۲۷ اساسنامه دادگاه نورنبرگ نیز بهره جست، از آنجا که نسل‌زدایی از

مقرر می‌دارد:

«دادگاه می‌تواند در مورد متهمین که نسبت به مجرمیت آنها اعتقاد پیدا می‌کند مجازات اعدام یا هر مجازات دیگری را که متناسب تشخیص دهد اعلام کند.» (پلاوسکی، ص ۱۳۴)

باید اضافه نمایم که اگر متهم این جرم در دیوان بین‌المللی کیفری محاکمه و محکوم گردد، تعیین مجازات اعدام با توجه به ماده ۷۷ اساسنامه این دیوان (ICC) ممکن نیست.

الف - واژه شناسی Genocide

Genocide هرچند از حیث مفهوم و مصداق کهن است اما از جهت لفظ، دیرزمانی نیست که شکل گرفته است، این واژه در فاصله زمانی دو جنگ جهانی اول و دوم (۱۹۳۳) توسط پروفیسور رافائل لمکین P. Rafael Lemkin ابداع گردید. (Breck, pp.1143-4)

Genocide مرکب از واژه یونانی Genos به معنی نژاد (Race)، ملت (Nation) یا تیره (Tribe) و پسوند لاتینی Cide به معنی کشتن (Killing) می‌باشد. (Lemkin, p.147)

این واژه مرکب چنانکه خواهیم دید، در معنی اصطلاحی خود در هر دو قسمت (Genos و cide) توسعه داده شده و گروه‌هایی غیر از نژاد، تیره و ملت را نیز در بر گرفته و اعمالی غیر از کشتن که با هدف نابودی گروه‌های انسانی انجام می‌شود را شامل شده. به عبارت دیگر، معنی اصطلاحی واژه نسبت به معنی ادبی آن قلمرو وسیع‌تری یافته است.

در زبان فارسی، واژه درستی که بتواند معادل Genocide قرار گیرد، تدوین نشده است. در قانون اجازه الحاق دولت ایران به کنوانسیون Genocide مصوب آذر ماه ۱۳۳۴، تعبیر «کشتار جمعی» آمده و در کلام نویسندگان حقوقی و سیاسی نیز واژه‌هایی مانند کشتار عام، قتل عام، کشتار دسته جمعی، نژادکشی، نژاد آزاری، نسل‌کشی و بالاخره زیست‌زدایی آمده که هر کدام به جهتی در بیان مفهوم Genocide با توجه به دو قسمت کلمه، نارسا هستند.

واژه‌های مرکب قتل عام، کشتار عام، کشتار جمعی، و کشتار دسته جمعی همگی معادل Mass murder در زبان انگلیسی هستند که در هر دو قسمت قابل ایراد می‌باشند. به این معنا که در قسمت اول به حیات گروه‌های انسانی و در قسمت دوم به اعمالی غیر از کشتن توجه نشده و صرفاً بر کشتار عده‌ای از مردمان دلالت دارد.

از جهت محدود کردن Genocide به گروه‌های نژادی، جامع نیستند.

واژه پیشنهادی زیست‌زدایی (اردبیلی، ص ۳۷) ایراد قسمت دوم یعنی در برگرفتن اعمالی غیر از کشتن را برطرف کرده، اما از حیث عدم توجه به حیات عده‌ای مشخص از انسان‌ها قابل ایراد است.

واژه‌ای که باقی می‌ماند نسل‌کشی است که این ترکیب هم مناسب دانسته نشد. هر چند کلمه نسل^(۱) مفید معنای عده‌ای مشخص از انسان‌ها می‌تواند باشد، اما در قسمت دوم محدودیت قبلی را دارد و اعمالی غیر از کشتن را در بر نمی‌گیرد.

همان‌گونه که مشاهده شد عدم توجه به حیات عده‌ای مشخص از انسان‌ها و مجموعه‌ای اعمالی که در جهت نابودی این انسان‌ها انجام می‌شود، دو ایراد عمده ترکیب‌های فوق هستند. البته باید خاطر نشان کرد که خود واژه Genocide نیز با توجه به تعریف پیمان ۱۹۴۸ و نیز مفهومی که لمکین بدان نظر داشته از این ایرادات مبری نیست، بدین جهات است که باید ترکیبی ارائه گردد که بتواند هر دو معیار ارائه شده را در بر داشته باشد و در نتیجه معنای واژه را به معنای اصطلاحی آن نزدیک‌تر کند. براین اساس نویسنده این مقاله در نظر داشت «گروه‌زدایی» را پیشنهاد کند، اما به دو جهت مناسب دانسته نشد، اول آنکه، کلمه گروه بدون صفتی که بتواند آن را مشخص کند، عام بوده و در نتیجه هر گروهی را شامل می‌شود، دوم آنکه، این ترکیب به واسطه سنگینی عبارت نمی‌توانست جای خود را در ادبیات حقوقی باز کند. بنابراین ترکیب نسل‌کشی را تغییر داده در جهتی که بتواند کمترین ایراد را داشته باشد، و ترکیب «نسل‌زدایی» را پیشنهاد می‌کند. این ترکیب ایراد قسمت دوم را ندارد و در قسمت اول با توجه به معنای نسل می‌تواند مفید معنا واقع شود. با توجه به آنچه گذشت، در این پژوهش نسل‌زدایی معادل Genocide و کشتار جمعی معادل Mass murder که فارغ از خصوصیات نسل‌زدایی است و صرفاً بر کشتار عده‌ای از مردمان دلالت دارد، به کار رفته‌اند.

ب- تعریف نسل‌زدایی

ماده ۲ پیمان پیشگیری و مجازات جنایت نسل‌زدایی در تعریف این جرم چنین مقرر داشته:

«در این پیمان، نسل‌زدایی به هر یک از اعمال زیر گفته می‌شود که با قصد

نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از این قرار ارتکاب یابد:

(a) کشتن اعضای گروه.

(b) وارد کردن صدمه شدید جسمانی یا روانی به اعضای گروه.

(c) تحمیل عمدی شرایطی حساب شده به گروه که منجر به نابودی مادی تمام یا بخشی از گروه شود.

(d) اجرای اقداماتی که به قصد جلوگیری از تولید مثل در میان گروه صورت گیرد.

(e) انتقال اجباری کودکان گروه به گروه دیگر.

این تعریف پس از اصلاحاتی که شامل حذف و اضافاتی در پیش‌نویس پیمان بود به این شکل درآمد. پس از آماده شدن پیش‌نویس توسط یک کمیته ویژه و ارسال آن به مجمع عمومی سازمان ملل متحد، کمیسیون ششم مجمع مقرر کرد که مواد پیمان یک به یک بررسی شود. در این بررسی‌ها ابتدا این مطلب به میان آمد که آیا اعمال نسل‌زدایی یک به یک و به طور صریح و روشن همان‌گونه که در متن آماده شده کمیته ویژه شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان آمده در ماده ذکر شود یا یک تعریف عمومی از نسل‌زدایی پذیرفته شود همان‌طور که در پیشنهاد تقدیمی از سوی نماینده فرانسه آمده است. اعضای کمیسیون در نشست خود، نظر اول یعنی شمارش موارد به طور صریح و روشن را پذیرفتند و بدین ترتیب از پیشنهاد فرانسه صرف‌نظر شد. (Year book of the U.N. 1948-9, pp. 953-4) این تصمیم در بررسی‌های بعدی که در اجلاس عمومی مجمع انجام شد، تغییر پیدا نکرد و ماده ۲ به شکل حاضر تثبیت گردید.

پرسشی که به میان می‌آید آن است که آیا اعمال نسل‌زدایی محدود به موارد پنج‌گانه ماده ۲ هستند و یا اینکه این موارد از باب تمثیل بوده و چنین محدودیتی وجود ندارد؟ پاسخ، ظاهراً با توجه به عبارت «... نسل‌زدایی به هر یک از اعمال زیر گفته می‌شود...» باید این باشد که موارد مذکور حصری بوده و از توجه به مقدمه‌ای که درباره چگونگی تصویب شکل تعریف گفته شد، این تفسیر تأیید می‌شود و این خود از آن جهت بوده که دولت‌های حاضر در مجمع خواسته‌اند با شمارش موارد، از تفسیرهای موسع جلوگیری کنند، و اصولاً چون امضای این پیمان تعهدات و قیودی را برای آنها به دنبال داشت خواسته‌اند این تعهدات و قیود، دقیق و محدود باشند. اما

آمد، اعضای مجمع در میان اعمال گوناگون نسل‌زدایی، نابودی فیزیکی و زیستی^(۱) را در چارچوب اعمال پنج‌گانه ماده ۲ در نظر داشته‌اند (Breck, p.1145) و آنچه را در این قالب به نظر کمیته ویژه و اعضای مجمع عمومی آمده است تصویب کرده و دیگر اعمال و اشکال چون «فرهنگ‌زدایی»^(۲) از گروه‌های انسانی را مورد نظر قرار نداده‌اند. بر این اساس باید پرسید، آیا اعمالی که نابودی فیزیکی و زیستی به حساب می‌آیند اما در ماده ۲ وجود ندارند جرم هستند یا خیر؟ البته هر چند یافتن این‌گونه اعمال مشکل است، اما همان‌گونه که خواهد آمد بندهای c, b و d دارای مصادیق فراوانی هستند که به هرآنچه به نابودی فیزیکی و زیستی مربوط می‌شود، دلالت می‌کنند. نتیجه آنکه در چارچوب بندهای پنج‌گانه ماده ۲ موارد حصری نیستند.

گروه‌هایی که مورد نابودی قرار می‌گیرند باید ملی، قومی، نژادی یا مذهبی باشند، این صفت حصر است و چنانکه خواهد آمد گروه‌های دیگری چون گروه‌های سیاسی را در بر نمی‌گیرد.

خصوصیت دیگری که در تعریف مورد توجه قرار گرفته، آن است که مرتکب باید دارای قصد نابودی گروه مورد نظر باشد. این قصد فرض نمی‌شود و باید احراز گردد. تفصیل این بحث در باب مجرمیت مرتکب از خلال عنصر معنوی مطالعه خواهد شد.

در زمینه تعریف نسل‌زدایی، پژوهشگران و نویسندگان، بعضاً با توجه به مفاد ماده ۲ و برخی بدون توجه به آن و صرفاً با تکیه بر دست‌آوردهای پژوهشی خود مبتنی بر واقعیات، به تعریف نسل‌زدایی همت گماشته‌اند. در اینجا به ذکر و تحلیل برخی از آنها می‌پردازیم.

پروفسور رافائل لمکین، نسل‌زدایی را به «نابودی یک گروه ملی یا قومی» تعبیر می‌کند که «نه تنها از طریق کشتار جمعی بلکه از طریق طرحی هماهنگ از اعمال گوناگون به منظور نابود کردن پایه‌های اساسی حیات یک گروه ملی با هدف نابودی خود گروه صورت می‌گیرد.» (Kunz, p. 738)

اگر دقت شود چارچوب تعریف ماده ۲ در تعریف لمکین باز شناخته می‌شود با این تفاوت‌ها که اولاً در تعریف لمکین تنها نابودی فیزیکی و زیستی مورد نظر نیستند و دیدگاه او از ماده ۲ گسترده‌تر است و ثانیاً گروه‌های مورد توجه لمکین تنها دو مورد از چهار مورد ماده ۲ را شامل می‌شود. هرچند لمکین نخواستار است این محدودیت را قائل شود و می‌توان حدس زد که در تعریف، برای نمونه دو مورد را آورده است. (Lemkin, pp.145-51)

هارف و گیور براساس بررسی‌هایی که در مورد چهل و چهار مورد کشتار جمعی پس از جنگ جهانی دوم انجام داده‌اند از کشتارهای سازمان‌یافته، این‌گونه تعریف را به دست می‌دهند: «تشویق یا اجرای سیاست‌هایی از سوی دولت یا کارگزاران آن که به مرگ بخش قابل توجهی از یک گروه منجر گردد» (Harff and Gurr, p. 360).

در این تعریف هرچند پیمان ۱۹۴۸ به کلی کنار گذاشته نشده، اما همان‌گونه که خود می‌گویند تعریفشان براساس واقعیات چهل و چهار موردی بوده که بررسی کرده‌اند. پس نمی‌توان از دیدگاه انطباق با ماده ۲ پیمان، مورد انتقاد قرار گیرد. در اینجا به نکاتی که در تعریف بر آنها تأکید شده توجه داده می‌شود.

اولاً، مرتکب صرفاً دولت، یا کارگزاران آن می‌باشد، چنین محدودیتی در پیمان منع نسل‌زدایی براساس ماده ۴ وجود ندارد و هرکس می‌تواند متهم به این جرم بشود. دیدگاه ایشان مبنی بر واقعیات موجود است.

ثانیاً، اعمال نسل‌زدایی محدود به مرگ شده و موارد دیگر نابودی فیزیکی و زیستی را شامل نمی‌شود.

ثالثاً، نوع ویژه‌ای از گروه مورد نظر نبوده و از این حیث محدودیتی وجود ندارد. چاک و جوناسون از نسل‌زدایی این‌گونه تعریف می‌کنند: «شکلی از کشتن یک طرفه، به گونه‌ای که دولت یا قدرت دیگر، قصد نابود کردن یک گروه را داشته باشد، گروه و اعضای آن به معنایی است که به وسیله مرتکب شناخته می‌شوند» (Chalk and Jonassohn, p. 261).

ذکر چند نکته در مورد این تعریف بی‌مورد نیست:

اولاً، کشتن، تنها صورت نابودی گروه دانسته شده و به این جهت محدودتر از ماده ۲ است. ثانیاً، اگر منظور از کشتن یک طرفه، آن باشد که اگر گروه مورد کشتار در مقابله با مرتکبین، عده‌ای از آنها را از بین ببرند، مورد از عداد جنایت نسل‌زدایی خارج شود، قابل انتقاد است، زیرا حق دفاع از خود را از گروه مزبور سلب کرده است. در این مورد باید به نقطه شروع جریان و وضعیت آن توجه داشت.

ثالثاً، نوع ویژه‌ای از گروه مورد نظر نبوده و هر نوعی را شامل شده است.

رابعاً، ایراد عمده‌ای که بر این تعریف وارد شده آن است که قصد مرتکب بایستی حذف تمام گروه باشد و خاطر نشان شده که خود نویسندگان نیز کاملاً متوجه آن نبوده‌اند، زیرا آنها قضایای

بوروندی^(۱) و بنگلادش را به عنوان مثال‌هایی از نسل‌زدایی آورده‌اند. در حالی که هیچ کدام از اینها تلاشی برای نابودی کامل یک گروه نبوده است. (Chalk and Jonassohn, p. 261) در باب تعریف به همین مقدار بسنده و خاطر نشان می‌شود که ملاک عمل در این پژوهش، تعریف ماده ۲ می‌باشد با توجه به مطالب فوق، می‌توان این‌گونه از جنایت نسل‌زدایی تعریف کرد: «از بین بردن فیزیکی یا زیستی گروه‌های ملی، قومی، نژادی یا مذهبی به قصد نابودی آنها». در پایان این بند، یادآور می‌شود عین تعریف مذکور در ماده ۲ پیمان منع و مجازات نسل‌زدایی در ماده ۶ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری مقرر و به عبارت دیگر تکرار شده است.

فصل دوم - عنصر مادی

آیا لازم است فعل یا ترک فعل خاصی در جنایت نسل‌زدایی صورت گیرد؟ یا هر فعل و ترک فعلی که حیات گروه‌های انسانی را به نابودی بکشد می‌تواند نسل‌زدایی محسوب گردد؟ در این مورد به تعریف مفصل لمکین از نسل‌زدایی توجه کنید:

«(کشتار جمعی یعنی) نابودی یک ملت یا یک قوم (و) منظور از کشتار جمعی ضرورتاً نابودی فوری یک ملت نیست، بلکه مراد طرحی است مشتمل بر یک سلسله اعمال متفاوت که بنیادهای اساسی حیات گروه‌های ملی را به ویرانی می‌کشد تا در نهایت به انهدام این گروه‌ها بینجامد، هدف چنین برنامه‌ای از هم پاشیدن نهادهای سیاسی و اجتماعی، فرهنگ، زبان، احساسات ملی، دین و موجودیت اقتصادی گروه‌های ملی و نابودی امنیت شخصی، آزادی، تندرستی، شایستگی و همچنین حیات افرادی است که به این گروه‌ها تعلق دارند، کشتار جمعی توجه به حیات یک گروه ملی به عنوان یک موجود دارد و موجب اعمالی می‌شود که متوجه افراد نه به لحاظ برخورداری از اهمیت فردی بلکه به عنوان اعضای گروه ملی است.»

(Lemkin به نقل از اردبیلی، صص ۳۹ - ۴۰).

از تعریف لمکین می‌توان چنین برداشت نمود که وی هر فعلی را که حیات گروه‌های ملی و قومی را به خطر اندازد نسل‌زدایی می‌داند و بر همین اساس است که او برپایه تکنیک‌های

مختلف فیزیکی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، زیستی، اقتصادی، مذهبی و اخلاقی انواع نسل‌زدایی را از یکدیگر تمییز می‌دهد. (Kunz, p.738)

پروفسور دن دیو دو وابر نیز اعتقاد داشت که این جرم به سه صورت انجام می‌گیرد، نخست صدمه زدن به حیات، تندرستی و تمامیت جسمانی، که از آن به «کشتار فیزیکی»^(۱) تعبیر کرده، دوم از بین بردن مظاهر حیات یعنی تدابیری چون عقیم سازی که برای جلوگیری از توالد و تناسل انجام می‌گیرد که آن را «کشتار زیستی»^(۲) نام نهاده و بالاخره «کشتار فرهنگی»^(۳) که اعمالی مانند منع تکلم به زبان ملی، محو آثار فرهنگی و تاریخی را در برمی‌گیرد، (Donnedieu de Vabreu به نقل از اردیلی، ص ۵۱ و علی‌آبادی، ص ۹۰) اما در میان مواردی که حیات یک گروه را به نابودی می‌کشند، تنها موارد کشتار و صدمات فیزیکی و زیستی مورد توجه تنظیم‌کنندگان پیش‌نویس پیمان منع نسل‌زدایی قرار گرفت.

به هنگام مطرح شدن پیش‌نویس پیمان در اجلاس عمومی مجمع عمومی سازمان ملل، تعدادی از نمایندگان کشورها اظهار داشتند که یکی از نقایص پیش‌نویس، فقدان بندی است که موارد «فرهنگ‌زدایی» از گروه، را شامل شود. (Year book of the U.N, 1948-9, p. 957) (شوروی، ونزوئلا، پاکستان، مصر، بیلوروسی، انگلستان، لهستان و چین) براین اساس نمایندگان شوروی و ونزوئلا، پیشنهادات اصلاحی ارائه دادند. نماینده پاکستان نیز پیشنهادی در این زمینه ارائه داد که فرهنگ‌زدایی را محدود به دو جرم ویژه «تغییر جمعی - اجباری دین» و «تخریب اماکن مذهبی» می‌کرد. پیشنهاد نماینده ونزوئلا نیز مبتنی بر اضافه کردن این تعریف به عنوان یکی از اعمال نسل‌زدایی بود: «تخریب برنامه‌ریزی شده اماکن مذهبی، مدارس یا کتابخانه‌های گروه.» نماینده هند با این پیشنهاد مخالفت کرد و اظهار داشت که نمی‌توان گفت با از بین رفتن اماکن مذهبی، مدارس و کتابخانه‌ها، یک گروه نابود شده است. در برابر این مخالفت، نماینده ونزوئلا بلافاصله از پیشنهاد خود صرف‌نظر کرد قبل از اینکه پیشنهاد شوروی که مشابه آن بود به رأی گذاشته شود (Year book of the U.N, 1948 - 9, p. 957).

در این میان نماینده ایالات متحده آمریکا نیز با گنجاندن چنین موردی در زمره اعمال نسل‌زدایی، مخالفت و بر آن اصرار می‌ورزید. نماینده ایالات متحده چنین استدلال می‌کرد که در این پیمان باید تنها اعمالی که به شکل مستقیم به نابودی فیزیکی گروه‌ها منجر می‌گردد، گنجانده

شود و اعمالی که به قصد نابودی نهادهای این گروه‌ها صورت می‌گیرد در یک پیمان جداگانه به منظور حمایت از این اقلیت‌ها بیاید. (Economic and Social Council, Doc. No., E/ 623, at 11-13, Jan. 30. 1948)

در پایان مذاکرات اجلاس عمومی مجمع، پیشنهاد اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در این زمینه به رأی گذاشته شد، پیشنهاد، اضافه کردن مطلب زیر به عنوان ماده ۳ جدید بود:

«در این پیمان، نسل‌زدایی همچنین به هر عمل عمدی گفته می‌شود که با قصد نابودی زبان، مذهب یا فرهنگ یک گروه ملی، نژادی یا مذهبی به لحاظ منشأ ملی یا نژادی یا عقاید مذهبی از این قرار ارتکاب یابد:

(a) جلوگیری از استفاده از زبان گروه در فعالیت‌های روزانه یا انتشارات به زبان گروه.

(b) تخریب کتابخانه‌ها، موزه‌ها، مدارس، بناهای تاریخی، پرستش‌گاه‌ها یا دیگر مؤسسات و اشیاء فرهنگی گروه یا منع استفاده از آنها.»^(۱)

این پیشنهاد با ۱۴ رأی موافق در مقابل ۳۱ رأی مخالف و ۱۰ رأی ممتنع رد شد (Year book of the U.N, 1948 - 9, p. 958)

پیشنهادات دیگری که در مورد ماده ۲ در اجلاس مجمع مطرح و به تصویب رسیدند عبارت بودند از: اول، تذکر نماینده کشور چین در جلسه کمیسیون ششم مجمع عمومی بود که اعمال نسل‌زدایی می‌تواند از طریق مواد مخدر^(۲) نیز ارتکاب یابد. کمیسیون این نکته را با اضافه کردن عبارت «یا روانی»^(۳) به بند b ماده ۲ تحقق بخشید و عبارت بند فوق به شکل حاضر درآمد. (Year book of the U.N, 1948 - 9, p. 954)

1 - "In this convention genocide also means any deliberate act committed with the intent to destroy the language, religion or culture of national, racial or religious group on grounds of national or racial origin or religious beliefs such as:

a) Prohibiting the use of the language of the group in daily intercourse of publications in the language of the group.

b) Destroying or preventing the use of libraries, museums, schools, historical monuments, places of worship or other cultural institutions and objects of the group".

دوم، پیشنهاد تقدیمی یونان در اجلاس عمومی مجمع مبنی بر گنجاندن عمل انتقال اجباری کودکان از یک گروه به گروه دیگر به عنوان مورد پنجم از اعمال نسل‌زدایی بود که با ۲۰ رأی موافق در مقابل ۱۳ رأی مخالف و ۱۳ رأی ممتنع به تصویب رسید و به عنوان بند پنجم ماده ۲ در پیمان گنجانده شد.

با تفصیلی که از روند تصویب ماده ۲ پیمان گذشت، اعمال نسل‌زدایی به پنج موردی که در تعریف آمد، محدود گردید. بر این اساس دانستیم که هر فعل یا ترک فعل و به طور کلی آنچه صدمات پیش‌بینی شده در ماده ۲ را در برگیرد به عنوان جنایت نسل‌زدایی شناخته می‌شود که ذیلاً و توأم با ذکر نمونه‌هایی در تاریخ، به تجزیه و تحلیل آنها می‌پردازیم.

الف - کشتن اعضای گروه

حق زندگی کردن و زنده بودن برای تمامی افراد بشر، حقی است طبیعی که به موجب اعلامیه جهانی حقوق بشر بدون هیچ‌گونه تمایزی میان انسان‌ها، حمایت و شناخته شده است. گسستن رشته حیات بشر اگر مجوزی درست نداشته باشد در میان کلیه نظام‌های حقوقی عملی ممنوع است. شیوه‌هایی که نشان از آن دارد که قتل بدون مجوز صورت گرفته و قابل بررسی از لحاظ این بحث هستند اعمالی چون موارد ذیل می‌باشند:

- اعدام و کشتن افراد پس از دستگیری توسط مقامات اجرایی حکومت، بدون محاکمه اصولی، مانند آنچه معمولاً در ادارات امنیت و پلیس مخفی کشورها صورت می‌گیرد.
- اعدام‌های جمعی که به منظور سرکوب افراد گروه صورت می‌گیرد، به ویژه کودکان و زنان. این اعدام‌ها معمولاً در منطقه و توسط افراد نظامی انجام می‌شود.
- کشتارهای جمعی به وسیله سلاح‌های کشتار جمعی مانند کاربرد انواع بمب‌ها و گلوله‌های انفجاری علیه افراد گروه.

- کشتار جمعی به وسیله افراد مسلح به سلاح‌های سبک.

در اینجا به دو مثال از سرخ‌پوستان آمریکا یعنی آنچه در دو اردوگاه سرخ‌پوستی سندکریک^(۱) و واندنی^(۲) روی داد و در ادامه یک رشته عملیات وسیع که از سال‌های ۱۸۶۰ شروع شده بود و سرانجام در ۱۸۹۰ به نابودی تقریباً کامل سرخ‌پوستان آمریکا انجامیده بود،

اکتفا می‌کنیم.

سند کریک اردوگاه مسکونی قبیله شه‌ین از قبایل سرخ‌پوستی بود که در سحرگاهان ۲۹ نوامبر ۱۸۶۴ از طرف سواره نظام ایالات متحده مورد حمله قرار گرفت. شه‌ین‌ها در خواب بودند، جز چند نفر که از اسب‌ها مراقبت می‌کردند، سربازان با سلاح سرد و گرم بر مردم تاختند. آنان به هیچ کس حتی زنان و کودکان رحم نکردند، آنها را کشتند، قطعه‌قطعه کردند، سرشان را بردند و... که در نتیجه یک صد و پنج زن و بچه و بیست و هشت مرد در این قتل عام جان خود را از دست دادند (دی براون، صص ۱۴۱ و بعد).

وانددنی آخرین کشتارگاه سرخ‌پوستان بود. افراد قوم مینه‌کنجو از قبیله سیوکس توسط سواره نظام ایالات متحده به سمت اردوگاه وانددنی هدایت شده بودند. سرخ‌پوستان در محاصره سربازان مسلح قرار داشتند، آنها سرخ‌پوستان را خلع سلاح کردند. در هنگام این خلع سلاح بر اثر درگیری میان یک سرباز و یک سرخ‌پوست، تیری شلیک شد و بعد از آن بود که بارانی از گلوله بر سرخ‌پوستان باریدن گرفت که حاصل آن بر زمین افتادن حدود سیصد مرد و زن و بچه بود. از دویست و سی زن و بچه و یک صد و بیست مرد، تنها چهار مرد و چهل زن و بچه از این مهلکه جان سالم به در بردند. (دی براون، صص ۵۸۲ و بعد).

کشتار یهودیان توسط نازی‌ها هم خود مصداقی از این مفهوم است. بارزترین شیوه آنها سوزاندن یهودیان در کوره‌های آدم‌سوزی که آشویتس مشهورترین این محل‌ها بود.

ب - وارد کردن صدمه شدید جسمانی یا روانی به اعضای گروه

صدمات جسمانی مانند زخمی کردن به وسیله سلاح‌هایی چون بمب. صدماتی که در این خصوص بیشتر جلب توجه می‌کند، ناشی از انواع بمب‌ها و سلاح‌هایی است که اثرات مخرب بر روی بدن انسان‌ها دارد. نمونه بارز این سلاح‌ها، انواع بمب‌های شیمیایی و میکروبی است که در اصطلاح «وسایل وحشیانه یا بی‌رحمانه» گفته می‌شوند و به موجب مقررات بین‌المللی کاربرد آنها ممنوع شده است. (شارل روسو، ص ۱۳۰)

شکنجه از مصادیق دیگر و رایج این بند است که نتیجه آن لطمه شدید به جسم و سلامت انسان است. قطع اعضاء، سوزاندن اعضاء، کشیدن ناخن‌ها، منع از خوردن و آشامیدن، ایراد صدمه به وسیله عبور دادن جریان الکتریسیته از بدن فرد، برخی از شیوه‌های شکنجه می‌باشند.

حمایت افراد بشری در قبال شکنجه و کنوانسیون منع شکنجه نیز ممنوع شده است. صدمات روانی مانند زایل کردن عقل به وسایل گوناگون مانند نگهداری فرد در زندان‌های انفرادی به مدت طولانی از مصادیق این صدمات است.

تجاوز به نوامیس علاوه بر اینکه می‌تواند جنبه صدمه جسمی نیز داشته باشد، از شدیدترین اشکال صدمات روانی هستند تا جایی که فرد مورد تجاوز، در اثر فشارهای روانی، ممکن است خودکشی کند. این عمل ضدانسانی و ناجوانمردانه، غالباً متعاقب از میان برداشتن مقاومت افراد گروه و چیرگی بر آنها صورت می‌گیرد.

اعدام‌های صوری، مصداقی دیگر است که فرد یا افراد مورد نظر در یک صحنه‌سازی در معرض اعدام قرار می‌گیرند، بدون اینکه مجریان اعدام بخواهند آنان را بکشند.

شکنجه‌های روانی از طریق تحت آزار قرار دادن افراد نزدیک فرد یا افراد مورد نظر به اشکال گوناگون (تجاوز، ضرب و...) که بیشتر متوجه زنان و کودکان می‌گردد.

به تباهی کشیدن قوای روانی افراد گروه از طریق مواد روان‌گردان و مخدر، طریق دیگری است که مورد توجه قرار گرفته است.

به وجود آوردن فضاهایی از رعب و وحشت به گونه‌ای که آثار مخرب بر اعضای گروه به ویژه کودکان داشته باشد. دادستان دادگاه تاریخی راسل در این مورد می‌گوید:

«خطر مرگ، روزانه آدمیان را تهدید می‌کند. حمله‌های عمومی به مردم غیرنظامی و خاصه به مردم روستایی، تخریب بیمارستان‌ها، آموزشگاه‌ها، و پرستش‌گاه‌ها... آیا همه اینها برای ایجاد وحشت در مردم است؟... همین ایجاد وحشت در این اوضاع و احوال روانی و اجتماعی، به خودی خود کشتاری است عام. از کجا معلوم این وحشت‌ها، خاصه در کودکان، منجر به اختلال قوای دماغی نگردد؟ اختلالی که اگر نه برای همیشه برای مدتی طولانی سلامت آنان را به مخاطره اندازد.» (رحیمی، ص ۳۲)

در مورد این بند نظرات انتقادآمیزی ارائه شده که در اینجا به ذکر و بررسی دو مورد مهم آنها اشاره می‌کنیم. کونز انتقاد می‌کند که عبارت «سبب صدمات شدید روانی»^(۱) در بند ماده ۲ عبارتی مبهم است. (Kunz, p. 742) گفته کونز حاکی از آن است که مصادیق این صدمه روانی،

روشن نیست. همان طور که قبلاً اشاره شد عبارت «یا روانی» ابتدا در متن پیش‌نویس پیمان نیامده بود و با تذکر نماینده چین که اعمال نسل‌زدایی از طریق استفاده از مواد مخدر را قابل وقوع می‌دانست، گنجانده و پذیرفته شد.

نویسنده این مقاله بر این باور است که اگر وجود انسان از دو بعد روان و جسم تشکیل یافته باشد و فعالیت‌های انسان نیز دارای این دو بعد باشد، پس صدمات وارده می‌تواند دارای هر دو جنبه باشد که در نتیجه باعث اختلال در کارکرد جسمانی یا روانی انسان می‌گردد. می‌دانیم اگر انسان در کارکردهای روانی دچار اختلال شود مانند آنکه عقلش زایل گردد دیگر سالم تلقی نمی‌شود. با تکیه بر این استدلال، ابهامی به نظر نمی‌رسد و گنجاندن آن در جهت تکمیل بند مذکور امری ضروری می‌نماید.

نظر دیگر متعلق به هارف و گیور است. آنها اعتقاد دارند که این بند، تعریف نسل‌زدایی را گسترده کرده به گونه‌ای که تحولات اجتماعی و اقتصادی که باعث از بین رفتن هویت گروه و نه الزاماً زندگی افراد شده را نیز در برمی‌گیرد. (Harff and Gurr, p. 360) به نظر می‌رسد که این دیدگاه یک اعتقاد عمومی نیست و صرفاً متعلق به ایشان است. این گستردگی از بند b مستفاد نمی‌شود، صدمات شدید جسمانی و روانی، مرحله‌ای پائین‌تر از مرگ است. صدماتی که بر روی جسم و روان افراد گروه اثر می‌گذارد و باید دانست که در بررسی‌هایی که راجع به پیش‌نویس پیمان شده، محدود به اعمال فیزیکی و زیستی بوده و این امر، راهنمایی در تفسیر بندهای پنج‌گانه ماده ۲ است.

ج- تحمیل عمدی شرایط حساب شده به گروه که منجر به نابودی مادی تمام یا بخشی از گروه شود

به نظر می‌رسد، شرایطی که مورد توجه قرار گرفته، شرایط زیست - محیطی باشد.^(۱) عنصر یا خصوصیت حساب شده، در بحث عنصر معنوی مورد توجه قرار می‌گیرد. از جمله مصادیقی که می‌توان برای این بند ذکر کرد عبارتند از:

محاصره غذایی و دارویی افراد گروه. این مورد، مانند منع از خوردن و آشامیدن و دور از

۱- تفسیر دول عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، شرایط مذکور را از قبیل محروم کردن عمدی گروه از منابع ضروری برای ادامه زندگی، مانند محرومیت غذایی و یا از مسابا و خدمات پزشکی و غیره می‌داند.

شرایط بهداشتی نگهداشتن یک فرد است، اما در سطحی وسیع‌تر، از مصادیق بارز قتل عام است. (پلاوسکی، صص ۶-۱۳۵)

کوچ دادن اجباری افراد گروه در شرایط زیست محیطی که منجر به از بین رفتن افراد گروه شود. هرچند این مصداق به نظر برخی نمی‌تواند از مصادیق این بند از ماده ۲ باشد (اردیلی، ص ۵۳) اما همان‌گونه که قبلاً گفته شد اعمالی که در جهت نابودی فیزیکی و زیستی افراد گروه انجام شود در سه بند b, c و d که عناوینی تعریفی و نه مصداقی دارند، قرار می‌گیرند و در این زمینه به نظر نویسنده این مقاله محدودیتی وجود ندارد.

از نمونه‌های تاریخی این مصداق، کوچ دادن اجباری سرخ‌پوستان قبیله چيروکی^(۱) از محل‌های اصلی زندگی خود در کوه‌های آپالاش بعد از کشف طلا در این منطقه، توسط سواره نظام ایالات متحده بود. در پاییز ۱۸۳۸ سربازان ژنرال وینفیلد اسکات سرخ‌پوستان این قبیله را محاصره و بعد از تمرکز آنها در اردوگاه‌هایی، آنها را به سمت غرب کوچ دادند. سرخ‌پوست‌ها خود، این کوچ را «راهپیمایی اشکبار» خواندند چرا که از هر چهار نفر چيروکی یک نفر بر اثر سرما، گرسنگی و بیماری از پا در آمد. (دی براون، صص ۴-۳۳)

ساکن کردن افراد گروه در اردوگاه‌هایی که فاقد شرایط لازم برای زندگی انسان می‌باشد (آب و هوا، تغذیه و بهداشت در این زمینه می‌توانند معیار باشند) و وادار کردن آنها به کارهای سخت تا جایی که افراد با کار سخت و تغذیه بد از بین بروند، از دیگر مصادیق این بند است. دولت ایالات متحده می‌خواست سرخ‌پوستان باقی مانده در چمنزارها و جنگل‌ها را در اردوگاه‌هایی تحت نظارت دولت تمرکز دهد. این اردوگاه‌ها غیر از آنکه شرایط خوبی نداشتند، با روحیه و زندگی معمولی سرخ‌پوستان نیز سازگار نبودند، آزادی برای آنها ارزش داشت و نمی‌توانستند در اردوگاه‌های محصور زندگی کنند. یکی از رؤسای قبایل سرخ‌پوست در این زمینه می‌گوید:

«شنیده‌ام که خیال دارید ما را در قرارگاه محصور نزدیک کوه‌ها به بند بکشید. من نمی‌خواهم در قید و بند زندگی کنم. می‌خواهم در چمنزارها بتازم و بگردم، چون در آنجاست که احساس آزادی و خوشبختی می‌کنم، اگر در بند باشیم رنگ از رخسارمان خواهد پرید و خواهیم مرد.»

اشاعه بیماری‌ها در میان افراد یک گروه روش دیگری است که شاید از آن جهت انتخاب می‌شود که علنی نیست و کشف و مؤاخذه آن مشکل است. این وسیله، مورد توجه لمکین در ۱۹۴۸ بوده است. (Lemkin, p. 147) مصداقی بارز در این مورد کشتار سرخ‌پوستان کناره رود آمازون در کشور برزیل در دهه ۱۹۶۰ است. این کشتار از طریق قطره‌های دارویی که سبب می‌شد افراد مبتلا به آبله سیاه شوند عملی گردید (ونت، صص ۲ و بعد).

به وجود آوردن شرایط ناامن به گونه‌ای که افراد گروه در اثر گریز از شرایط مزبور، به تدریج در اثر شرایط زیست محیطی دشوار نابود شوند. در این زمینه به سخنان رئیس ژوزف^(۱) رئیس قبیله سفته بینیان به هنگام تسلیم به سواره نظام آمریکا توجه کنید که نشانگر وضعیت رقت‌بار سرخ‌پوستان در اثر فشارهای سواره نظام آمریکا می‌باشد.

«... هوا سرد است و ما چیزی برای پوشش نداریم، بچه‌های کوچک از سرما می‌میرند، از ملت من آنها که باقی مانده بودند به کوهستان‌ها گریخته‌اند. آنها نیز پوشاک و خوراک ندارند و اکنون کسی نمی‌داند در کجا هستند، شاید از سرما مرده باشند، می‌خواهم به من وقت بدهید که به دنبال بچه‌هایم بروم و خدا می‌داند که چندان‌شان را پیدا خواهم کرد. شاید هم ایشان را در میان مرده‌ها بیابم. ای رؤسای من به ندای من گوش دهید، من دیگر خسته شده‌ام، دلم بیمار و غمگین است، دیگر در زیر این آفتابی که هر روز بر بالای سر من طلوع می‌کند هرگز نمی‌خواهم بجنگم.»^(۲)

این شرایط ناامن به گونه‌ای است که افراد نمی‌توانند مایحتاج خود را تأمین نمایند و حتی نمی‌توانند کار کنند. در ویتنام:

«... حتی کارکردن برای تأمین قوت لایموت خود و کسانش از مردم دریغ می‌شود.» (رحیمی، ص ۳۰)

از بین بردن منابع حیاتی که گروه از آن تغذیه می‌کند نیز در ردیف این برنامه و شرایط حساب شده قرار دارد. در ویتنام:

«در اینجا مزارع به آتش کشیده می‌شوند ... چهارپایان نابود می‌شوند، نباتات را با مواد ریزنده برگ، می‌خشکانند...» (رحیمی، ص ۳۰)

و در آمریکا، از قول ساتانتا رئیس قبیله کیووا:

«سربازان درختان مرا می‌برند و گاوان وحشی را می‌کشند. وقتی این کشتارها را به چشم خود می‌بینم قلبم در هم می‌شکند و رنج می‌برم... آیا سفید پوست بچه است که بی‌آنکه نیاز حیاتی داشته باشد جانوران را بی‌محابا می‌کشد؟ سرخ‌پوستان اگر شکاری را می‌کشند برای این است که از آن تغذیه کنند و از گرسنگی نمیرند.» (دی براون، ص ۳۴۴)

اما ساتانتا با سیاست‌های سفیدپوستان آشنا نبود. شرم‌ن و شریدان دو تن از فرماندهان سواره نظام ایالات متحده، سریع‌ترین وسیله نابودسازی سرخ‌پوستان را از بین بردن منابع تغذیه آنان می‌دانستند و به این منظور حریق‌های عمدی در علفزارها که خوراک بوفالوها بود ایجاد می‌کردند (و. ترنر، ص ۳۰) و در نتیجه با از بین رفتن بوفالوها، تغذیه سرخ‌پوستان به خطر می‌افتاد.

د- اجرای اقداماتی که برای جلوگیری از تولید مثل در میان گروه صورت گیرد

جلوگیری از به وجود آمدن زندگی جدید در میان افراد گروه. لمکین مثال‌هایی چون سقط جنین و عقیم کردن و جداسازی افراد خانواده از هم را می‌آورد. (Lemkin, p.147) این جداسازی‌ها متعاقب یورش‌هایی به افراد گروه و بازداشت آنان و ساکن کردن آنان در زندان‌ها و یا اردوگاه‌های جداگانه صورت می‌گیرد.

طریق دیگر، ربودن یک جنس از افراد گروه، مثلاً زنان و یا مردان است، که عملاً گروه دچار عقیمی می‌شود. در ویتنام:

«شوهران از همسرانشان جدا می‌شوند. از زندگی خانوادگی اثری نمی‌توان یافت، چون زندگی زناشویی متلاشی شده است. از توالد و تناسل نشانی نیست...» (رحیمی، ص ۳۰)

تدابیر جلوگیری از توالد و تناسل در گروه منحصر به موارد فوق‌الذکر نیست چنانکه در تفسیر دول عضو از عناصر جرایم داخل در صلاحیت دیوان بین‌المللی کیفری نیز صرفاً از اصطلاح Certain measures تدابیر خاص استفاده شده و به اشکال ویژه‌ای محدود نشده‌اند.

ه- انتقال اجباری کودکان گروه به گروه دیگر

کودکان در معرض شرایط زندگی نامناسب به گونه‌ای که حیات فیزیکی آنها را تهدید کند، در ماده ۲ گنجانده نشده است زیرا تهدید حیات افراد به طور کلی (مرد و زن و بچه) در بندهای b و به ویژه c به خوبی پیش‌بینی شده و نیازی به ذکر یک مورد از آن مصادیق در بندی جداگانه نبوده است، همان‌گونه که این نویسندگان نیز اشاره می‌کنند یکی از اثرات انتقال کودکان و در واقع مهم‌ترین اثر آن فرهنگ‌پذیری آنها از محیط جدید است، به گونه‌ای که نسل آینده که همین کودکان هستند، نشانه‌های گروه خود را همراه نخواهند داشت. می‌پذیریم که فرهنگ‌زدایی به‌عنوان یکی از اشکال نسل‌زدایی مورد نظر نمایندگان کشورها در تصویب پیمان نبوده، اما نکته قابل توجه اینکه، تفاوت اساسی بند e با مثال‌هایی چون تخریب اماکن مذهبی یا فرهنگی، در آن است که در این مورد تغییر هویت گروه از طریق زیستی یعنی انتقال کودکان صورت گرفته است.

دو نکته دیگر در این خصوص قابل بررسی است. اول اینکه عنصر «اجبار» در انتقال به چه معناست؟ آیا صرفاً شامل اجبار جسمانی و مادی است و یا می‌توان اجبار معنوی و روانی را نیز داخل در مفهوم اجبار دانست؟ علاوه بر اطلاق واژه اجبار که شامل مادی و معنوی می‌شود می‌توان به تفسیری که دول عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری از این واژه کرده‌اند ارجاع داد. در این تفسیر اجبار را شامل تهدید و ایجاد ترس از اعمال خشونت، فشار، بازداشت، ستم روانی، سوءاستفاده از قدرت علیه آن شخص یا اشخاص و یا ثالث و نیز بهره‌گیری از یک فضای اکراه‌آمیز دانسته‌اند. نکته دوم، تعریف کودک است. مهم‌ترین سندی که در این خصوص می‌توان به آن رجوع کرد کنوانسیون حقوق کودک است که در ماده ۱ آن، افراد کمتر از ۱۸ سال را کودک می‌داند و علاوه بر این، در تفسیر دول عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری از عناصر جرایم نیز، همین ۱۸ سالگی مبنا پذیرفته شده است.

در پایان بررسی اعمال نسل‌زدایی لازم به ذکر است که غیر از موارد پنج‌گانه‌ای که سخن از آنها رفت مورد دیگری نیز توسط اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی به عنوان ماده ۱۰ جدید به شرح ذیل پیشنهاد شد:

«طرف‌های پیمان، متعهد می‌شوند به منحل کردن یا پیشگیری از ایجاد

سازمان‌هایی که دشمنی‌های نژادی، ملی و مذهبی را برانگیخته و موجب

تحریک به ارتکاب جنایت نسل‌زدایی شوند.» (Year book of the U.N,

که با ۱۹ رأی موافق، ۲۳ رأی مخالف و ۱۴ رأی ممتنع رد شد. قبل از اینکه مطالب این فصل را به پایان ببریم، ضروری است ذکرى از ماده سه پیمان منع نسل‌زدایی که از خلال بحث‌های پیش به آن اشاره شد، داشته باشیم. ماده ۳ پیمان مقرر می‌دارد:

«اعمال زیر مجازات خواهند شد:

۱- نسل‌زدایی

۲- تبانی به منظور ارتکاب نسل‌زدایی

۳- تحریک مستقیم و علنی برای ارتکاب نسل‌زدایی

۴- شروع به ارتکاب نسل‌زدایی

۵- همدستی^(۱) (معاونت و شرکت) در جنایت نسل‌زدایی

از میان اعمالی که ماده ۳ قابل مجازات می‌داند، مورد اول یعنی نسل‌زدایی کاملاً تشریح شد، تمامی چهار مورد دیگر نیاز به توضیح ندارند و تنها مورد دوم یعنی تبانی به منظور ارتکاب نسل‌زدایی است که به اجمال به بررسی آن می‌پردازیم.

«تبانی» به معنی تفاهم به منظور ارتکاب جرم میان چند نفر، از پدیده حقوقی انگلیسی «تبانی» و پدیده حقوقی فرانسوی «اجتماع مجرمین» الهام گرفته است و از لحاظ رویه قضایی، تحت عنوان «توطئه» در حکم دادگاه نورنبرگ آمده بود. بند آخر ماده ۶ اساسنامه نورنبرگ مقرر می‌داشت:

«اداره‌کنندگان، سازمان دهندگان، محرکین یا معاونین که در تنظیم یا اجرای

یک برنامه هماهنگ یا یک توطئه برای ارتکاب هر یک از اعمال جنایات

فوق‌الذکر (یعنی جنایات علیه صلح، جنایات جنگ و جنایات علیه

بشریت) شرکت کرده باشند، مسئول کلیه اعمالی هستند که از طرف هرکس

در مقام اجرای آن برنامه، صورت پذیرفته باشد.» (پلاوسکی، ص ۱۳۷)

در تجزیه و تحلیل توطئه مزبور گفته شده که این توطئه دارای یک عنصر اصلی و دو عنصر فرعی می‌باشد. عنصر اصلی «برنامه هماهنگ شده قبلی» است که بدون آن توطئه تحقق نمی‌یابد. دو عنصر دیگر که از برنامه هماهنگ ناشی می‌شوند «سبق تصمیم» و «تهیه مقدمات»

می‌باشند. (پلاوسکی، ص ۱۳۸)

سبق تصمیم و برنامه هماهنگ، نشاندهنده این حقیقت است که قصد ارتکاب از قبل به وجود آمده و مرتکب به ارزیابی کار خود پرداخته است که هر دو از ویژگی‌های عنصر معنوی هستند. تهیه مقدمات که مربوط به عنصر مادی می‌شود باید با یک هدف قبلی صورت گیرد. اگر منظور از این مقدمه کشتن افراد یک گروه است مسأله نسل‌زدایی مطرح خواهد شد.

فصل سوم- مجنی علیه در جنایت نسل‌زدایی

الف - گروه انسانی مجنی علیه جنایت

مجنی علیه این جرم «گروه» است. افراد برای نابودی انتخاب می‌شوند به این دلیل که آنها به این گروه‌ها تعلق دارند. به عبارت دیگر، نه به لحاظ اهلیت و حیات فردی بلکه به جهت تعلق به گروه مزبور نابود می‌شوند. این معنا در تفسیر عناصر جرم از سوی دول عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری در تمامی بندهای پنجگانه ماده ۶ اساسنامه (معادل ماده ۲ پیمان منع و مجازات نسل‌زدایی) مورد تأکید و تصریح قرار گرفته است.^(۱)

با توجه به مفهوم بالا است که اصطلاحاتی چون کشتار جمعی برای تعریف کافی نیست. کشتار جمعی شامل حالتی مانند عقیم کردن نیست چون قربانیان عقیم کردن، کشته نشده‌اند بلکه از طریق به تأخیر انداختن تولد و یا متوقف کردن آن از بین رفته‌اند. (Lemkin, p.147)

این مطلب در ماده ۲ این‌گونه آمده «... به قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه...» این عبارت ملهم از دکترین حقوقی و وقایع جنگ جهانی دوم و قبل از آن بود که گروه‌هایی که از آنها به «اقلیت» هم تعبیر می‌شود با تهاجماتی که علیه آنها انجام شد در مرز نابودی قرار گرفتند. مفهوم گروه صرفاً متعدد و کثیر نیست. اینکه عده‌ای از انسان‌ها مجموعاً مورد کشتار قرار گیرند، کافی نیست، از این رو باید تعریفی از گروه ارائه داد تا بتوان آن را از دیگر جماعت‌های انسانی باز شناخت.

از دیدگاه جامعه‌شناسی، گروه در مفهوم کلی خود عبارتست از:

«افرادی که به نوعی با یکدیگر رابطه‌ای دارند و یا وجود صفت و رابطه‌ای

میان آنها از طرف دیگران احساس می‌شود.» (محسنی، ص ۲۴۱)

و گروه اجتماعی social group را نیز این‌گونه تعریف کرده‌اند:

«افرادی که بین آنان نوعی رابطه یا نیروی پیوند بخش وجود دارد و این

افراد تحت تأثیر آن نیرو و یا رابطه، به یکدیگر مربوط می‌شوند و دارای

نوعی روابط که کیفیت آن متفاوت است می‌باشند.» (محسنی، ص ۲۴۱)

در تعریف گروه، باید دانست که پیمان منع نسل‌زدایی از هر گروه انسانی حمایت نکرده، به عبارت دیگر مجنی‌علیه این جرم، گروه‌هایی مشخص می‌باشند. این مطلب را تحت عنوان ویژگی مجنی‌علیه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

ب- ویژگی مجنی‌علیه

پیمان منع نسل‌زدایی اعمال تعدی‌آمیز علیه چهار نوع گروه ملی، قومی، نژادی و مذهبی را جرم دانسته است. تعریف هر یک از این انواع، به گونه‌ای که بتوان آنها را از یک گروه و گروه‌هایی غیر از اینها بازشناخت ضروری به نظر می‌رسد. در این زمینه ابهامات و اختلافاتی وجود دارد. منابعی که در آنها بتوان معیار لازم را جست، نوشته‌های مردم‌شناسان، جامعه‌شناسان و حقوق‌دانان است. به شرحی که خواهد آمد، تعاریف متفکرین را مورد بررسی قرار خواهیم داد و مفهوم این گروه‌ها را مشخص می‌کنیم.

اول - گروه ملی

ملی National منسوب به ملت Nation می‌باشد. از نظر لغوی، دایرةالمعارف لاروس ملت را این‌گونه تعریف می‌کند:

«مجموعه افراد انسانی که در یک سرزمین زندگی می‌کنند و از حیث

اصالت، تاریخ، آداب و عادات و در بیشتر موارد زبان اشتراک دارند.»

(قاضی، ص ۲۰۶)

فرهنگ لیتره نیز چنین بیانی از ملت دارد:

«کشور یا مجموعه کشورهای که ساکنان آنها به واسطه همبستگی ارادی و

نهادهای مشترک، گرد هم آمده‌اند.» (قاضی، ص ۲۰۶)

و بالاخره فرهنگ فلسفی لالاند:

اجتماعی مشخص، در برابر حکومت در نظر گرفته شوند ملت را تشکیل

می‌دهند.» (قاضی، ص ۲۰۶)

اما از نظر اصطلاحی که منظور نظر است دو نظریه مشخص در زمینه تعریف ملت وجود دارند که اولی ضوابطی عینی نظیر خویشاوندی قومی و نژادی و اشتراک در زبان، مذهب، فرهنگ و سرزمین را در تشکیل ملت لازم می‌داند و دومی بر ضوابطی ذهنی و شخصی نظیر تصورات جمعی، نظام ارزش‌های مشترک و خواست زیست جمعی تأکید می‌کند (کلیبار، صص ۵-۱۶۳ و قاضی، ص ۲۰۷). در تفصیل بیشتر این دو نظریه باید اضافه کرد که نظریه اول از یک حالت جزم‌گرا برخوردار است و صرفاً بر همان عناصر مشترک تأکید می‌کند، در حالی که نظریه دوم بدون انکار این عناصر، تأکید می‌ورزد «آن افراد انسانی که خود را متعلق به یک جامعه کل یا یک جامعه سیاسی متمایز می‌دانند و سرنوشت خود را با سرنوشت سایر افراد عضو آن جامعه، پیوند یافته می‌بینند، می‌توانند عامل تشکیل یک ملت باشند، ملت با احساس تعلق تحقق می‌یابد.» (قاضی، ص ۲۰۵)

موریس دوورژه از طرفداران نظریه شخصی، می‌گوید:

«نژاد، زبان یا مذهب نیست که ملت را شکل می‌دهد بلکه ایده‌ای است که

از نژاد، زبان یا مذهب در مخیله‌ها پروریده می‌شود.» (قاضی، ص ۲۰۸)

رنان از دیگر طرفداران این نظریه از «میل به زندگی جمعی» یاد کرده و جمله معروف «ملت یک جان یا یک اصل معنوی است» را در این راستا بیان کرده است. (ساروخانی، ص ۴۷۶ و کلیبار، ص ۱۶۵)

و بالاخره پروفیسور کلود آلبر کلیبار متفکر حقوق بین‌الملل نظریه شخصی را ترجیح می‌دهد و کشور سوئیس را به عنوان شاهد ادعای خود می‌آورد، و می‌نویسد:

«جامعه سوئیس به رغم یکسان نبودن در نژاد و زبان و مذهب، در اثر

داشتن میل به زندگی مشترک، جامعه‌ای ملی به نام ملت سوئیس را به

وجود آورده است.» (کلیبار، ص ۱۶۵).

پرسش عمده‌ای که مطرح می‌شود این است که آیا ملت منطبق بر کشور می‌باشد یا خیر؟ به

عبارت دیگر، وجود حکومت در تعریف ملت ضروری است یا خیر؟

در پاسخ به پرسش بالا، نظریات متفاوتی از سوی متفکرین ارائه گردیده به گونه‌ای که عده‌ای

ای. اف. ک. ارگانسکی می‌گوید: «ملت بنا بر قاعده عمومی، گروه‌های متعددی از مردم می‌باشند که در یک یا چند قطعه سرزمین مجاور به صورت دسته جمعی تحت یک حکومت زندگی می‌کنند.» (ارگانسکی، ص ۳۸)

جی. گولد^(۱) می‌گوید:

«یک ملت می‌تواند به عنوان یک اجتماع تاریخی و یک بافت فرهنگی پدید آید بدون آنکه به خودمختاری سیاسی و حکومت دست یافته باشد.»

(ساروخانی، ص ۴۷۷)

این تعاریف نمونه‌هایی از دو دیدگاه موجود می‌باشند. از حیث کاربرد این واژه در متون سازمان ملل نیز این دوگانگی مشاهده می‌شود. در بیشتر متون سازمان ملل، ملت مترادف با کشور و ساختار سیاسی به کار رفته اما در بند d ماده ۷۶ منشور ملل متحد ملت در معنای یک گروه ملی و بدون ساختار سیاسی به کار رفته است.^(۲)

از نظر تاریخی نیز این اختلاف به چشم می‌خورد به عبارت دیگر آنچه در عمل اتفاق افتاده آن است که از سویی کشورهای وجود داشته‌اند که چند ملت را در خود جای داده بودند که از آنها به کشورهای «فراملی» تعبیر شده مانند امپراتوری اتریش - مجار و از سویی ملت‌هایی وجود داشته‌اند که کشوری واحد نداشته‌اند مانند ملت چک و لهستان. (کلیبار، ص ۱۶۶)

آنچه از مطالب بالا نتیجه می‌شود این است که عنصر حکومت در تشکیل یک ملت لازم نبوده و آنچه تحت عنوان ملت دارای نظام سیاسی مطرح است فرد اجلی از گروه ملی است. به عبارت دیگر، مجموعه انسان‌هایی که دارای خصوصیات یک ملت هستند و دارای نظام سیاسی می‌باشند «ملت» اند و مجموعه انسان‌هایی که دارای خصوصیات ملت بوده اما دارای حکومت نمی‌باشند گروه ملی هستند.

دوم - گروه قومی

قوم Ethnic از واژه یونانی Ethnos به معنای مردم People یا ملت Nation گرفته شده است. (پانوف و پرن، ص ۱۳۵ و ساروخانی، ص ۲۳۳).

پانوف و پرن از قوم یا گروه قومی چنین تعریف به دست می‌دهند:

«به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که به یک فرهنگ (زبان، آداب، رسوم و غیره) تعلق داشته و از این طریق شناخته می‌شوند.» (پانوف و پرن، ص ۱۳۵)
دکتر ساروخانی قوم را چنین تعریف می‌کند:
«شامل مردمی است با ویژگی‌های خاص دینی، نژادی، جغرافیایی و با عادات و رسوم مخصوص که در داخل یک مجموعه اجتماعی - فرهنگی گسترده جای گرفته است.» (ساروخانی، ص ۲۳۳)

ایشان بر اساس تعریف خود اقلیت‌هایی مانند چینی، لهستانی، یونانی و... را که در کشورهای اروپایی یا آمریکایی زندگی می‌کنند گروه‌های قومی می‌دانند. اما این بیان ممکن است تفسیر درستی از قوم نباشد، زیرا مثال‌هایی که ذکر شده، اقلیت‌هایی هستند که هر یک وابسته به یک ملت هستند، براین اساس باید آنها را یک گروه ملی دانست. در ادامه باید افزود، به نظر می‌رسد آنچه قوم را از مفهوم ملت متمایز می‌سازد همان خواست مشترک زیست جمعی و اراده افراد مبنی بر داشتن یک نظام سیاسی است.

سوم - گروه نژادی

نژاد از ریشه هند و اروپایی Wrad به معنی ریشه و شاخه گرفته شده است. (ساروخانی، ص ۶۰۲) محور تعریف در نژاد، زیستی است. از این دیدگاه نژاد را این‌گونه تعریف کرده‌اند:
«یک گروه انسانی است که از سایر گروه‌ها به وسیله مجموعه‌ای از صفات جسمانی - توارثی متمایز شده است، صفات تشریحی یا جسمانی مانند رنگ پوست، شکل سر و غیره...» (پانوف و پرن، ص ۳۱۳)
ویژگی‌های نسبی پذیرفته شده برای نژاد را به شرح زیر خلاصه کرده‌اند:
«اتکاء بر مشخصات جسمانی نظیر رنگ پوست، چشم، قد و... پذیرش ضمنی تأثیر مشخصات جسمانی بر حالات روانی نظیر اندیشه، رفتار و...»

اتکاء بر طبیعی و ارثی بودن مشخصات،

تأکید بر خلوص گروه‌های نژادی و عدم اختلاط،

اتکاء بر دائمی بودن این مشخصات و عدم تغییر آنان بر اثر

اعتقاد بر این است که ده‌ها نژاد وجود دارند که جزو چهار گروه بزرگ می‌باشند. این نژادها سفید، زرد، سیاه و نژادهای اولیه هستند. خاطر نشان می‌شود، با توجه به اینکه همیشه خصوصیات جسمانی مشخص نیستند طبقه‌بندی گوناگون از نژادها می‌شود. (بانوف و پرن، ص ۳۱۳)

براساس آنچه گفته شد، می‌توان نتیجه گرفت که در تعریف نژاد، به خصوصیات فرهنگی، تاریخی و سرزمینی توجه نمی‌شود.

چهارم - گروه مذهبی

مذهبی (دینی) Religious منسوب به مذهب (دین) Religion است. از مذهب تعاریفی ارائه گردیده که عنصر مشترک آنها بعد غیرمادی و مابعدالطبیعه آن است.

به زعم دورکیم «دین نظامی است همبسته و متشکل از اعتقادات و اعمالی در برابر موجودات مقدس، یعنی مجزا و ممنوع التماس.» (ساروخانی، ص ۶۳۲)

بولی^(۱) نیز از دین این‌گونه تعریف می‌کند:

«دین مجموعه باورها و اعمالی را در بر می‌گیرد که نسبت به یک واقعیت

یکتا یا جمعی، اما متعالی پدید می‌آید. واقعیتی که انسان خود را بدان وابسته

می‌داند و درصدد تماس و ارتباط با آن است.» (ساروخانی ص ۶۳۲)

پس می‌توان گروه مذهبی را مجموعه‌ای از افراد دانست که عامل پیونددهنده آنان مذهب یا دینی است که مبتنی بر یک عنصر متعالی و مقدس باشد که آنها را به صورت یک کل نشان داده و در درون، احساس همبستگی کرده و این امر در خارج شناخته شده باشد.

ج - حذف گروه‌های سیاسی

گروه‌های بررسی شده به شرحی که گذشت مورد حمایت پیمان منع نسل‌زدایی قرار گرفته و به عبارت دیگر مجنی‌علیه این جرم یکی از این انواع چهارگانه باید باشد، اما در پیش‌نویس اصلی پیمان، غیر از چهار گروه مذکور (ملی، قومی، نژادی و مذهبی) گروه‌های سیاسی نیز مورد حمایت قرار گرفته بودند.

به هنگام طرح پیش‌نویس در کمیسیون ششم مجمع عمومی، مسأله «گروه سیاسی» مورد

تردید قرار گرفت و نمایندگان کشورها بر سر گنجاندن و حذف این گروه از عداد گروه‌های حمایت شده اختلاف نظر پیدا کردند. کمیسیون در هفتاد و پنجمین نشست خود با ۲۹ رأی موافق و ۱۳ رأی مخالف و ۹ رأی ممتنع تصمیم به باقی گذاشتن این گروه در ماده ۲ گرفت، اما موضوع به اینجا ختم نشد. کمیسیون مزبور در یک صد و بیست و هشتمین نشست براساس پیشنهاد نمایندگان مصر، ایران و اروگوئه تصمیم به سنجش دوباره آرا در مورد موضوع استثناء کردن عبارت «گروه سیاسی» از ماده ۲ گرفت. رأی‌گیری نسبت به پیشنهاد به عمل آمد که با ۲۲ رأی موافق، ۶ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع تصویب و در نتیجه عبارت مزبور از ماده ۲ حذف گردید. (Year book of the U.N, 1948 - 9, p. 954)

در همین خصوص لازم است اشاره شود که اولین کنگره جهانی یهود توصیه کرده بود، گروه‌های سیاسی از تعریف پیمان استثناء شوند. توصیه بر این استدلال استوار بود که ممکن است در پذیرش پیمان به واسطه اختلاف نظرهایی که بر سر تعریف گروه سیاسی پیش می‌آید، تأخیر شود. (Breck, p. 1145)

این مسأله تا تصویب نهایی به همین شکل باقی ماند و بدین ترتیب گروه‌های سیاسی از حمایت این پیمان محروم شدند، این محرومیت در آن زمان با مخالفت‌های شدید برخی گروه‌ها و انجمن‌ها روبه‌رو شد. آنها اعتقاد داشتند که با این عمل، گروه‌های سیاسی بیش از پیش در خطر نابودی قرار می‌گیرند و اضافه می‌کردند که مصالحه بر سر یک اصل به مثابه رها کردن اصل است. (Kunz, p. 743)

اگر به تعداد کشتار گروه‌های سیاسی توجه داشته باشیم، سخن این گروه‌ها بیشتر روشن می‌شود، براساس آماری که هارف و گیور در بررسی‌های خود ارائه داده‌اند از ۴۴ مورد کشتاری که بعد از جنگ جهانی دوم تا ۱۹۸۷ روی داده، ۳۸ مورد کشتار سیاسی تشخیص داده شده‌اند. آنچه مسلم است گروه‌های سیاسی از حمایت پیمان محروم شدند و این مسأله می‌تواند نشانگر ماهیت و اهداف موافقان حذف این گروه‌ها از پیمان مبنی بر عدم تحمل چنین گروه‌هایی و بازگذاشتن دست خود در از بین بردن آنها باشد.

اما بحثی که در اینجا باید گشوده شود، شناخت گروه‌های سیاسی است. ضرورت این شناخت بدان جهت است که بعضاً تشخیص نوع کشتار در گروه‌هایی با هویت‌های مشخص ملی، قومی، نژادی یا مذهبی و در عین حال با گرایش‌های سیاسی، مشکل و مبهم می‌گردد. معیار و ضابطه مشخص و روشنی در تمییز گروه‌های سیاسی که از سوی پژوهشگران و

«برای این نوع کشتار جمعی تعریف عموماً پذیرفته شده‌ای وجود ندارد اما
براین مسأله توافق وجود دارد که یک عمل دولتی محسوب می‌شود.»

(Harff and Gurr, p.360)

نکته‌ای که ایشان بر آن دست می‌گذارند دولتی بودن عمل است، این عنصر به نظر محقق این پژوهش نیز جزئی لاینفک از کشتار سیاسی است زیرا سیاست با پدیده قدرت در ارتباط است و پدیده قدرت در ساختار یک جامعه مستقیماً به دولت مربوط می‌شود، پس دولت است که مرتکب چنین عملی می‌شود هر چند براساس شواهد عینی باید پذیرفت که کشتار سیاسی صرفاً یک عمل دولتی نیست و گروه‌های سیاسی معارض نیز ممکن است یکدیگر را مورد چنین تهاجمات قرار دهند.

موضوع دیگری که نقش مهمی دارد توجه به اعضای این گروه‌هاست که دارای چه ویژگی‌هایی می‌باشند؟ و اگر دارای خصوصیات یکی از گروه‌های چهارگانه و نیز مظنون به مخالفت با دولت باشند، کدام یک غلبه خواهد داشت؟ از نوشته‌های هارف و گیور بر می‌آید که ایشان از یک سو قراین تشخیص پلی تی سید (کشتار سیاسی) را، مخالفت با دولت و از سوی دیگر اتمام سرکوب با از بین رفتن مقاومت گروه‌ها می‌دانند.

نویسنده این مقاله اعتقاد دارد که صرف معیار فوق یعنی مخالفت اعضای گروه با دولت نمی‌تواند معیاری برای این تشخیص باشد، به ویژه زمانی که کل اعضای گروه از جمله کودکان، جزو قربانیان باشند.

با توجه به مطالب بالا به نظر می‌رسد که گروه سیاسی به هر مجموعه‌ای از افراد که با دولت وقت مخالفت دارند اطلاق نمی‌گردد. آنچه در مورد گروه‌های سیاسی می‌دانیم آن است که این گروه‌ها از اوایل قرن نوزدهم با آئین‌های انتخاباتی پا به صحنه جوامع گذاشتند. موریس دوورژه در این زمینه می‌گوید:

«در نیمه اول قرن نوزدهم به هنگام صحبت از احزاب، اساساً بیشتر منظور

مسلک‌ها بود تا انسان‌هایی که خود را متعلق به این مسلک‌ها می‌دانستند...

نویسندگان آمریکایی سال‌های ۴۰-۲۰ و خود ما بیشتر بر ساخت‌ها

انگشت نهادیم و در احزاب به ویژه جنبه «ماشین» تشکیلات و «دستگاه» را

مورد ملاحظه قرار دادیم.» (دوورژه، ص ۴۳۹)

مقدار، اگر به عنوان تعریف محسوب شود و نیز با کمک از مفهوم قدرت، می توان گفت که مجموعه ای از افراد که به شکلی سازمان یافته در ارتباط با پدیده قدرت در جامعه به فعالیت می پردازند، یک گروه سیاسی محسوب می شود.

فصل چهارم- مرتکب در جنایت نسل زدایی

الف- واقعیت های موجود در ارتباط با مرتکب این جنایت

ماده ۴ پیمان منع نسل زدایی مقرر می دارد:

«اشخاصی که مرتکب نسل زدایی و یا اعمال مشروحه در ماده ۳ شوند اعم از اینکه اعضای حکومت یا مستخدمین دولت و یا اشخاص عادی باشند مجازات خواهند شد.»

همان گونه که ماده ۴ صراحت دارد ویژگی خاصی در مرتکب جرم لازم نیست، اما چنانکه در تعاریف ارائه شده از سوی پژوهشگران این موضوع دیدیم، اشاره به مرتکب خاصی می شود. هارف و گیور و جوناسون و چاک بر نقش دولت و یا قدرت دیگری تأکید دارند، این مطلب نه از آن جهت که ایشان این عنصر را ضروری می دانند بلکه برداشتی از وقایع است که آنها را به سوی چنین استنتاجی رهنمون می شود مبنی بر اینکه در این کشتارها عمدتاً دولت یعنی قدرت حاکمه در جامعه است که مرتکب چنین جرمی می شود به گونه ای که کلی ترین معیار در گنجاندن موارد در بررسی هارف و گیور دخالت دولت در کشتارها بوده است و هیأت حاکمه را در ارتباط مستقیم با جریان های نسل زدایی می دانند. (Harff and Gurr, p.363)

نکته شایان تذکر در این ارتباط آن است که در گذشته گروه های محلی و یا در حال حاضر در مناطق بومی که اثری از دولت و حکومت نیست، گروه های مختلف مرتکب این جرم علیه یکدیگر می شدند و یا می شوند اما در جامعه مدرن امروزی دارای نظام های سیاسی، این مقامات دولت هستند که توانایی ارتکاب چنین جرمی را دارند و از اینجاست که مفهومی تحت عنوان «جرم دولتی» مطرح می شود و نیز اینکه گروه ها در جامعه امروزی تا قبل از اینکه به قدرت برسند، نمی توانند مرتکب چنین جرمی شوند.

ب- مسئولیت کیفری فرد از خلال دولت

موضوع این حقوق واقع شوند و بر این اساس فقط آنها بودند که طرف تعهدات بین‌المللی و در صورت نقض این تعهدات، مسئول شناخته می‌شدند، مسأله مسئولیت کیفری دولت‌ها مطرح می‌شد که در حال حاضر نیز طرفدارانی دارد و در این ارتباط سه موضوع عمده در مورد مسئولیت کیفری دولت را مورد بحث قرار می‌دهند که عبارتند از تعارض حاکمیت دولت و مسئولیت کیفری، مسئولیت اشخاص حقوقی و مسئولیت کیفری دولت و مسأله ضمانت اجرای کیفری در ارتباط با مسئولیت کیفری دولت.^(۱) در اینجا ضمن بررسی این سه موضوع می‌خواهیم اثبات کنیم که این افراد هستند که از خلال دولت و در نهایت، مسئولیت کیفری این جنایات را پیدا می‌کنند.

- عمده‌ترین موضوع، تعارض حاکمیت دولت‌ها با مسئولیت کیفری آنها است، گفته می‌شود که نمی‌توان یک دولت را با توجه به استقلالی که دارد در ارتباط با اعمالش مورد سؤال قرار داد. در این زمینه پلاوسکی با زیر سؤال بردن این تعارض اظهار می‌دارد:

«به نظر ما، طرح مسأله حاکمیت دولت‌ها توانایی حل مشکل مسئولیت کیفری دولت را خواه در جهت مثبت و خواه در جهت منفی آن دارا نیست. این سؤال قابل طرح است که محتوای واقعی مفهوم حاکمیت چیست؟ با این نظر موافقیم که حاکمیت، معنی استقلال را می‌دهد ولی تحت عنوان اصل حاکمیت غالباً گفته می‌شود که دولت در برابر افراد، صاحب اختیار مطلق است و همین اختیار را در مورد سایر دولت‌هایی که از او ضعیف‌ترند دارد، همین نوع برتری غیرمحدود دولت بوده که پیوسته منشأ جنایات بی‌شمار و بی‌عدالتی‌های بسیار در تاریخ واقع شده است. چنین تعبیری از مفهوم حاکمیت نهایت آمال و ایده‌آل یک دولت خودکامه است که زشت‌ترین تظاهر خود را در دولت نازی پیدا کرد. اگر بخواهیم در روابط بین‌المللی، در آینده از این نوع بی‌عدالتی‌ها بپرهیزیم، باید بپذیریم که مفهوم حاکمیت، حق اعمال بی‌عدالتی یا صدمه زدن به افراد انسانی را به

دولت‌ها نمی‌دهد.» (پلاوسکی، ص ۷۵)

این شکست تابوی حاکمیت مطلق دولت نه تنها در دکترین بلکه در اسناد رسمی حقوق

بین‌الملل نیز به چشم می‌خورد. در فصل هفتم منشور ملل متحد که به اقدام شورای امنیت در موارد تهدید علیه صلح - نقض صلح و اعمال تجاوز اختصاص پیدا کرده، حاکمیت دولت در این موارد نسخ شده است. این نظر استوار می‌شود به ویژه در مورد جرایم، مانند نسل‌زدایی که مسئولیت کیفری بر دولت‌ها تحمیل می‌شود.

- مسأله دیگر برداشت‌های متفاوت از مسئولیت اشخاص حقوقی و ارتباط دادن آن به مسئولیت کیفری دولت‌ها است.

در این زمینه عده‌ای به مسئولیت کیفری اشخاص حقوقی اعتقاد دارند. در قوانین برخی از کشورها نیز این موضوع وارد شده است. اما عده‌ای دیگر به علت فقدان اراده در شخص حقوقی و اصولاً نقص در عنصر معنوی معتقدند که این‌گونه اشخاص نمی‌توانند مرتکب جرم شوند. ما بدون اینکه وارد این بحث حقوق کیفری بشویم و بخواهیم یکی از دو نظر را بر دیگری ترجیح دهیم به ذکر نظر پاره‌ای از حقوقدانان می‌پردازیم. گفته شده است که دولت و شخص حقوقی در این زمینه با همدیگر قابل مقایسه نیستند زیرا اراده جمعی که در اشخاص حقوقی صحبت از آن می‌شود در دولت وجود ندارد. یک دولت شامل طبقات و گروه‌های مختلفی است که دارای یک اراده جمعی نمی‌باشند و آنچه عمل می‌شود در واقع اراده گروه حاکم است. پس نمی‌توان موضوع مسئولیت کیفری دولت را مانند اشخاص حقوقی مورد بررسی و نتیجه‌گیری قرار داد. (پلاوسکی، ص ۷۹)

- و بالاخره مسأله سوم عملی بودن ضمانت اجرای کیفری در ارتباط با دولت است. در این زمینه سیرت مسأله را به خوبی مطرح کرده است:

«در مورد دولت معلوم نیست که ضمانت اجرای کیفری چگونه می‌توانند

در مورد این موجود فرضی که در همه جا هست ولی در هیچ‌جا قابل

دسترسی عملی نیست اعمال شوند.» (پلاوسکی، صص ۸۰ و ۷۹)

نتیجه می‌گیریم که این افراد هستند که سازمان دولت را اداره می‌کنند و به نام او اقدام می‌کنند، براین اساس سیرت در ادامه اضافه می‌کند:

«دولت یک وسیله است یعنی نوعی سازمان و نوعی اداره خدمات عمومی

است که به وسیله آن گروه‌های انسانی کوچک و بزرگ هدف نفع مشترک را

تعقیب می‌کنند. بنابراین بدون توجه کردن به افراد نمی‌توان از دولت

در کنار این موضوع نباید فراموش کنیم با وجود اینکه جامعه بین‌المللی در وضعیتی نیست که افراد مستقیماً موضوع حقوق و تکالیف قرار گیرند اما هدف آن است که این حقوق و تکالیف از طریق دولت‌ها که طرف‌های جامعه بین‌المللی هستند برقرار شود و از اینجا است که مسئولیت افرادی که به نام دولت اقدام می‌کنند ثابت می‌شود.

دادگاه نورنبرگ در همین ارتباط، یکی از فصول حکم خود را به «مسئولیت‌های فردی» اختصاص داده بود و براساس این دیدگاه واقع‌گرا بوده است که ماده ۴ پیمان منع نسل‌زدایی مقرر می‌دارد:

«اشخاصی که مرتکب نسل‌زدایی و یا اعمال مشروحه در ماده سوم شوند اعم از اینکه حکومت یا مستخدمین دولت و یا اشخاص عادی باشند مجازات خواهند شد.»

چنانکه می‌بینیم ماده ۴، اشخاص حقیقی را در ارتباط با جنایت نسل‌زدایی قابل مجازات می‌داند.

ج - احراز مجرمیت مرتکب

مرتکب عمل مجرمانه باید به عنوان مجرم شناخته شود و الا جرم و مسئولیت زایل می‌گردد به عبارت دیگر ارتکاب عمل کافی نیست، این مسأله در تئوری حقوقی و رویه قضایی مورد تأکید قرار گرفته است.

مجرم بودن مرتکب به چه معناست؟ گلازر دانشمند حقوق کیفری می‌نویسد:

«بنابراین آنچه امروزه در ارزیابی یک عمل در حقوق کیفری اهمیت دارد رابطه علیت معنوی است، یعنی رابطه بین نتیجه حاصل با عمل ارادی که از آن به مجرمیت تعبیر می‌شود. از این طریق حقوق کیفری جدید قاعده‌ای از مذهب اخلاق استخراج می‌کند که طبق آن یک عمل جرم تلقی نمی‌شود مگر اینکه فکر مرتکب نیز آن را همراهی کند.» (پلاوسکی، ص ۱۴۱)

در احراز فکر مجرمیت که به نظر گلازر مبنایی اخلاقی دارد دو تئوری وجود دارد:

اول، تئوری مجرمیت روانی که براساس آن، جوهر مجرمیت ارتباط روانی بین مرتکب و عمل می‌باشد و بر شناخت روانی و معنوی مرتکب متکی است.

متهم از رفتار او به عمل می‌آید استوار می‌داند و در این ارزیابی طرز تفکر افراد صالح به قضاوت یعنی قضات و اعضای هیأت منصفه را ملاک قرار می‌دهد. در تحلیل دو نظریه فوق، پلاوسکی آنها را معارض یکدیگر می‌داند و خود اعتقاد دارد که مفهوم مجرمیت باید در معنای روان شناختی لغت استعمال شود و در همین رابطه در بحث از عنصر معنوی جرم می‌گوید:

«این عنصر معنوی از طریق رابطه روحی و فکری معینی که بین مرتکب و

عمل او وجود دارد قابل تبیین است.» (پلاوسکی، ص ۱۴۶)

نویسنده این مقاله با این نظر موافق نیست که این دو تئوری معارض یکدیگرند بلکه نظریه دوم را وسیله‌ای اثباتی در جهت هدف نظریه اول می‌داند و با این نظر پلاوسکی که مجرمیت باید در مفهوم روان شناختی لغت استعمال شود موافق است اما این پرسش را مطرح می‌بیند که در مرحله اثباتی، این ارتباط روانی و فکری که مبنایی روان شناختی دارد چگونه احراز می‌شود؟ به اعتقاد پژوهنده چاره‌ای جز تکیه بر حقایق عینی نیست، این حقایق رفتار مرتکب اعم از عمل و کلام اوست. ما براین اساس این موضوع را در دو مبحث بررسی می‌کنیم.

اول - مجرمیت مرتکب از خلال عنصر مادی

در تفسیری که دول عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری از عناصر جرایم داشته‌اند در تمامی ۵ مورد ماده ۶ اساسنامه که همان ماده ۲ پیمان منع و مجازات نسل زدایی است، بر لزوم جهت‌گیری عمل یا اعمال مرتکب در نابودسازی گروه و یا اینکه عمل، فی نفسه بتواند حیات گروه را نابود سازد تأکید کرده‌اند^(۱) که به نظر می‌رسد می‌توان از بررسی وسایل به کار برده شده، نتایج رخ داده و وضعیت و طول زمانی جریان، آن را استنباط کرد.

الف - وسایل به کار برده شده توسط مرتکب

در پیمان منع نسل زدایی وسیله خاصی برای ارتکاب جرم شرط دانسته نشده است اما نوع یا انواع خاصی از وسیله می‌تواند نشانه‌ای بر قصد مرتکب در نابودی افراد گروه باشد. زمانی ذونواس برای کشتن مسیحیان نجران دستور می‌دهد گودال‌هایی حفر کنند، آتش در

1- The conduct took place in the context of a manifest pattern of similar conduct directed against that group or was conduct that could itself effect

آنها بیفروزند و سپس افراد را در گودال‌ها بیندازند تا بسوزند (هیکل، ص ۷۴) و زمانی یک‌یک افراد یک گروه با شمشیر گردن زده می‌شوند و در قرن بیستم با وسایلی که به «سلاح‌های کشتار جمعی» مشهور شده‌اند افراد گروه از بین برده می‌شوند و در جایی دیگر با اشاعه عوامل بیماری‌زا از طرق مختلف از جمله توزیع البسه سمی.

آنچه بر آن تأکید می‌شود و می‌تواند مبین قصد مرتکب در نابودی گروه باشد خاصیت کشندگی جمعی این وسایل است، به گونه‌ای که تمایزی میان افراد یک گروه داده نمی‌شود.

ب - نتیجه جرم

بحث نتیجه جرم از سه جهت قابل بررسی است:

اول. نتیجه این جرم کدام است؟ هریک از بندهای پنج‌گانه ماده ۲ اعمالی را پیش‌بینی کرده که هر کدام از آنها نتیجه این جرم است. برای نمونه، قتل اعضای گروه. قتل همان‌گونه که از سوی اساتید حقوق جزا تعریف شده عبارتست از: سلب حیات از دیگری، پس نتیجه، کشته شدن اعضای گروه است و همچنین در مورد دیگر بندهای ماده ۲.

دوم. کمیت نتیجه. اگر قتل نتیجه‌ی جرم در بند a است چند نفر باید کشته شوند تا جرم را تحقق یافته بدانیم؟ ماده ۲ پیمان از بین رفتن تمام اعضای گروه را شرط ندانسته و بخشی از آن را کافی می‌داند، اما این بخش چه اندازه است؟

در پاسخ به پرسش بالا برخی از نویسندگان حتی یک نفر را کافی می‌دانند به شرط آنکه مرتکب، نابودی حیات گروه را مورد نظر داشته باشد. (اردبیلی، ص ۴۷)

نظر بالا قابل انتقاد است زیرا در نظر داشتن نابودی گروه، امری است مربوط به عنصر معنوی جرم که در جای خود باید مورد ارزیابی قرار گیرد و نمی‌توان با کمک گرفتن از این مطلب ضابطه‌ای برای کمیت نتیجه مشخص کرد. آنچه به نظر رسیده آن است که در اینجا باید به عرف رجوع شود. اما چه عرفی؟ عرف این پیمان و عرفی که سبب ایجاد چنین پیمانی شده و به عبارت دیگر عرف حقوق بین‌المللی، و این عرف در عمل به قضاوت محکمه‌ای بستگی خواهد داشت که به جرم رسیدگی می‌کند که شاید حتی یک نفر را کافی بداند، چنانکه در تفسیر عناصر جرم که از سوی دول عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری به عمل آمده یک نفر را در تمامی

موارد کافی می‌داند.^(۱)

مسأله کمیت نتیجه از دیدگاه دیگری نیز مطرح می‌شود و آن کوچک و بزرگ بودن گروه است. آیا ارتکاب جرم علیه یک گروه با تعداد اعضای کم، تفاوتی با گروه دیگر با اعضای بیشتر ندارد؟ همان‌گونه که هارف و گیور اشاره می‌کنند تعداد تلفات مطرح نیست، نابود کردن بخشی از یک گروه کوچک به همان اندازه، یک جرم محسوب می‌شود که بخشی از یک گروه بزرگ، هر چند عملاً نابودی گروه‌های کوچک کمتر مورد توجه قرار می‌گیرد و یا در خلال پوشش نابود کردن گروه‌های بزرگتر، به از بین بردن گروه‌های کوچک پرداخته‌اند. (Harff and Gurr, p. 366)

سوم. کیفیت نتیجه و به عبارت روشن‌تر نوع قربانیان است. در این ارتباط به ویژه کشتن افراد غیرنظامی مورد نظر است، هنگامی که افراد یک گروه از مرد و زن و کودک مورد تهاجم و نابودی قرار می‌گیرند آن‌گونه که در قضیه سرخ‌پوستان آمریکا دیدیم.

نکته قابل توجه در این زمینه کشتارهایی هستند که در نواحی شورشی انجام می‌گیرد، کسانی که مشکوک به پناه دادن افراد شورشی و یا کمک به آنها هستند و یا متهم به طرفداری از دیدگاه‌های مخالف حکومت می‌باشند، به این بهانه‌ها و از طریق قتل، تبعید و توقیف‌های جمعی و اجبار به زندگی تحت شرایط سخت از بین برده می‌شوند.

ج - وضعیت و طول زمانی جریان

در بررسی‌هایی که هارف و گیور به عمل آورده‌اند مشخص شده است از میان ۴۴ مورد کشتار جمعی بعد از جنگ جهانی دوم، ۲۴ مورد در طول یا بلافاصله بعد از جنگ‌ها و شورش‌های داخلی صورت گرفته است. (Harff and Gurr, p.365)

در این مورد باید اضافه کرد که جنگ‌های خارجی نیز فرصت‌های مناسبی به دست مرتکبان این جرم می‌دهد تا در خلال این جنگ‌ها به اهداف خود برسند، به گونه‌ای که از جنگ به عنوان پوششی برای اعمال خود استفاده می‌کنند.

طول زمانی عملیات می‌تواند نشان‌دهنده تداوم عملیات نابودسازی یعنی نتیجه جرم باشد که تهاجمات منفرد و پراکنده، خلاف آن را به اثبات می‌رساند و نشان‌دهنده واکنش‌های مقطعی و با توجه به شرایط زمانی و مکانی بوده است. دولت آمریکا از ۱۸۶۰ تا ۱۸۹۰ به مدت سی

1. The perpetrator killed one or more persons. (The term "killed is

سال تهاجمات خود را علیه سرخ‌پوستان ادامه داد تا به نابودی و یا تسلیم کامل سرخ‌پوستان انجامید، آنها بر قصد خود مصمم بودند و تا موفق نشدند دست از عملیات خود بر نداشتند.

دوم - مجرمیت مرتکب از خلال عنصر معنوی

در این بحث مطابق روش تحلیل در حقوق کیفری از چهار مطلب یعنی علم، سوء نیت عام، سوء نیت خاص و انگیزه سخن به میان می‌آید.

در میان چهار مطلب بالا، سوء نیت خاص و انگیزه به لحاظ ماهیت ویژه این جرم از جهت ارتکاب آن علیه گروه‌های انسانی، ماهیت خاصی دارند که در مقایسه با علم و سوء نیت عام بحث و بررسی بیشتری را می‌طلبند.

الف - علم

در حقوق کیفری ممکن است علم به حکم یا موضوعاتی شرط تحقق جرم باشد. علم به حکم در مقابل اصل جهل به قانون رافع مسئولیت نیست، استثنائاً ممکن است شرط شود. آنچه بیشتر مورد نظر می‌باشد علم به موضوع است، در این ارتباط سه نکته را یادآور می‌شود: اولاً در جنایت نسل‌زدایی، همان‌گونه که قبلاً اشاره شد مجنی علیه جنایت، گروه می‌باشد اما بدیهی است که جنایت به مفهوم مادی آن علیه تک‌تک انسان‌ها انجام می‌شود. بنابراین علم به تعلق انسان‌های مورد جنایت به گروه مورد نظر از حیث احراز قصد مرتکب علیه گروه، شرط است، یعنی باید بداند افرادی را که مورد تعرض قرار داده، عضو گروه مورد نظر هستند. ثانیاً مطابق ماده ۳۰ اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری آگاهی از اوضاع و احوال و شرایط ارتکاب جرم و یا علم به رخداد نتیجه در مسیر طبیعی حوادث، اماره وجود قصد ایجاد نتیجه تلقی شده است که این مقرر نه شرط تحقق بلکه اماره قانونی دال بر وجود قصد نابودی گروه است. ثالثاً، مطابق تفسیر دول عضو اساسنامه دیوان بین‌المللی کیفری، علم مرتکب به اینکه اشخاص موضوع بند آخر از ماده ۶ اساسنامه (معادل ماده ۲ پیمان منع و مجازات نسل‌زدایی) کمتر از ۱۸ سال داشته‌اند شرط است.

ب - سوء نیت عام

خواست مرتکب به انجام اعمال مشروحه ماده ۲ پیمان، سوء نیت عام این جرم را تشکیل

هرچند به نظر نویسنده این مقاله، خواست مرتکب در این زمینه را می توان مفروض دانست مگر اینکه دلیلی بر عدم آن یافت شود، این ادعا به گستردگی اعمال تعدی آمیزی که معمولاً در این جرم دیده می شود متکی است.

ج - سوء نیت خاص

متن ماده پیمان منع نسل زدایی این گونه شروع می شود:

«در این پیمان، نسل زدایی به هر یک از اعمال زیر گفته می شود که با قصد نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از این قرار ارتکاب یابد:...»

در تفسیر دول عضو اساسنامه دیوان بین المللی کیفری نیز همین معنا مورد توجه قرار گرفته و چیزی اضافه نشده است. در تفسیر تمامی موارد پنجگانه ماده ۶ اساسنامه (معادل ماده ۲ پیمان منع و مجازات نسل زدایی) آمده است: مرتکب قصد نابودی کلی یا جزئی آن گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی را داشته باشد.^(۱)

در توضیح «قصد نابودی» تمام یا بخشی از گروه، می گوئیم که مجنی علیه این جرم عبارتست از گروه های مشخص انسانی که در ماده ۲ ذکر شده است و براین اساس لازم است که مرتکب، اراده بر متوجه کردن این اعمال نسبت به گروه های مشخص ماده ۲ داشته باشد. پس می توان نتیجه گرفت که اگر مرتکب، اعمال ماده ۲ را علیه آن گروه ها انجام دهد، اما این توجه را نداشته باشد، عنصر معنوی از این لحاظ ناقص خواهد بود. مثالی که می توان زد بمباران هایی است که علیه اجتماعات انسانی در جنگ ها اتفاق می افتد بدون اینکه مرتکب توجه خاصی در این زمینه به وصف این جماعات انسانی داشته باشد. لازم به ذکر است که این قصد ویژه باید به اثبات برسد و نمی توان آن را فرض کرد.

با توجه به مطالب بالا برخی از نویسندگان مثال هایی زده اند که در روشن شدن موضوع کمک می کند. آنان گفته اند در یک عمل کشتن، افراد شرکت کننده ممکن است به عنوان قتل عمد یا توطئه برای ارتکاب قتل محاکمه شوند، اما آنها هرگز به اتهام نسل زدایی محاکمه نمی شوند مگر اینکه قصد لازم یعنی توجه به حیات گروه را در حین ارتکاب عمل داشته باشند. (Breck, p.1151)

1. The perpetrator intended to destroy, in whole or in part, that national.

این معنا را به گونه‌ای دقیق‌تر در کلام برخی از نویسندگان دیگر می‌بینیم، آنها می‌گویند قصد جزایی، یک عنصر لازم برای تمام جرایم به طور عموم است، اما تعدادی از جرایم متضمن یک قصد ویژه هستند و طبیعتاً آنچه تحت این عنوان مطرح است نکته‌ی اساسی جرم می‌باشد و این قصد ویژه جزایی است که نسل‌زدایی را از قتل عمد در کامن‌لا تمییز می‌دهد. در تمام جرایم از این نوع و نیز نسل‌زدایی، قصد ویژه جزایی بایستی به وسیله مقام تعقیب، مستدلاً و بدون شک اثبات گردد وگرنه مرتکب بایستی تبرئه شود. (Kunz, p. 743)

در مورد روند تصویب ماده ۲ در این قسمت خاطر نشان می‌شود که این قصد نابودی و توجه آن به گروه ابتدا در طرح پیمان پیش‌بینی نشده بود و براساس پیشنهاد ایالات متحده آمریکا به قسمت اول ماده اضافه شد. (Economic and Social Council, Doc. No. E/623)

در مورد سوءنیت خاص یا همان قصد ویژه، لمکین در نوشته‌های خود می‌نویسد:

«اعمال احصاء شده در عنصر مادی وابسته به قصد جنایی به منظور

نابودی یا فلج کردن دائمی یک گروه انسانی است.» (Lemkin, p.147)

برخی از نویسندگان نیز با دیدگاهی انتقادی به عبارت «قصد نابودی» نگریسته‌اند و مطرح

کرده‌اند که این عبارت، پیمان را از کار انداخته است و اضافه می‌کنند:

«دولت‌های حاضر که از دولت ناسیونال سوسیالیست آلمان گنج‌تر نیستند،

آنها هرگز قصد نابودی یک گروه را به این شکل نمی‌پذیرند و خواهند گفت،

کسانی که آنها بر علیه‌شان عمل می‌کرده‌اند خیانتکاران و مانند آن بوده‌اند.»

(Kunz, p.743)

بدون اینکه صرفاً بخواهیم به این انتقاد پاسخ دهیم، بحثی به میان می‌آید که به ماهیت اثبات قصد نابودی در عنصر معنوی مربوط می‌شود و شامل دو دیدگاه است. اول آنکه مرتکب جرم گاه قصد خود را اعلام می‌کند به شکل صریح و یا غیر آن، دوم آنکه اگر این قصد را نتوان از این طریق احراز کرد، می‌توان از طریق توجه به حقایقی مانند وسایل به کار برده شده توسط مرتکب، نتیجه جرم (مشخصاً قربانیان)، وضعیت و مدت زمانی ماجرا که قبلاً مورد بحث قرار گرفتند و ویژگی‌های مرتکب که مربوط به عنصر معنوی است و در اینجا باید مورد بحث قرار گیرد آن را احراز کرد، به این ترتیب در مجموع دو مطلب اعلام قصد و ویژگی‌های مرتکب را باید بررسی کنیم.

اول - اعلام قصد از سوی مرتکب

هیتلر در کشتار یهودیان قصد خود را صریحاً اعلام کرده بود:

«هیتلر با تصمیم قبلی، قصد خود را مبنی بر ریشه کنی یهودیان اعلام کرده بود. هیتلر کشتار را «وسیله‌ای سیاسی» می‌دانست و نیت خود را پنهان نمی‌کرد. به عقیده او یهودی باید نابود شود از هر جا و هر دیار که باشد، نه بدین سبب که سلاح به دست گرفته و در نهضت مقاومت شرکت جسته است، بلکه بدین سبب که اصلاً یهودی است.» (رحیمی، ص ۱۴)

ویلیام شرمین یکی از فرماندهان عملیات علیه سرخ‌پوستان آمریکا در مورد قبیله سیوکس گفته بود:

«باید با قاطعیت انتقام جویانه عمل کنیم، تا جایی که آنها (سیوکس‌ها) را از

مرد و زن و بچه نابود سازیم.» (و. ترنر، ص ۲۸)

یک ژنرال دیگر سواره نظام آمریکا به نام فیلیپ شریدان هنگامی که یک سرخ‌پوست حین تسلیم شدن به او گفته بود: «من یک سرخ‌پوست خوب هستم» او در جوابش این چنین پاسخ داده بود:

«تنها سرخ‌پوست خوبی که من می‌شناسم سرخ‌پوست مرده است.» (و. ترنر،

ص ۲۹)

اما گاهی مرتکب، عمل خود را توجیه می‌کند و عنوانی تبلیغاتی برای آن پیدا می‌کند که باز بر قصد نابودی دلالت می‌کند. مانند آنچه کونز در مورد نازی‌ها اشاره می‌کند و یا همان‌گونه که در دادگاه راسل گفته شده:

«کشتار عام به ویژه اگر طی چند سال تدارک شود ممکن است برای توجیه خود عنوانی «شاتاژی» داشته باشد، ممکن است اعلام شود که به شرط تسلیم طرف، کشتار قطع می‌شود. اینها توجیه کار است، ولی خود کار مطلقاً کشتار عامی است که از روی قصد و عمد صورت می‌گیرد، به ویژه هنگامی که مانند موضوع مورد بحث (کشتار ویتنامی‌ها توسط آمریکا) قسمتی از مردم نابود شوند تا بقیه مجبور به بیعت باشند.»

دوم - ویژگی‌های مرتکب

این ویژگی‌ها که می‌تواند شامل ایدئولوژی، اغراض و مقاصد مرتکب باشد در یک ارتباط متقابل و در سنجش با ویژگی‌های گروه قربانی معنا پیدا می‌کند. ذونواس پادشاه یمن، فردی است یهودی و با اعتقاد به برتر بودن دین خود، و از این جهت می‌خواهد به توسعه آن پردازد. مردم نجران در همسایگی یمن، مسیحی بودند، حاضر به تبدیل دین خود نشدند و این چنین بود که ذونواس به کشتار مردم نجران همت گماشت. هیتلر براساس تفکر نژادی خود، اعتقاد پیدا کرده بود که ژرمن نژادی است برتر و یهودیان، پست و آن‌گونه از طریق کشتار آنها به پالایش اجتماعی پرداخت.

د - انگیزه

در پاسخ به این پرسش که جرم چرا رخ داده است؟ انگیزه می‌آید. به عبارت دیگر مقصود و هدف مجرم از انجام جرم، انگیزه او را تشکیل می‌دهد. در حقوق کیفری، اصولاً انگیزه در جرم تأثیری ندارد. در جنایت نسل‌زدایی این مسأله مورد اختلاف است که این خود ناشی از دو عامل می‌باشد: اول از لحاظ منطوق و ظاهر ماده ۲ و دوم از ماهیت و چگونگی تفسیر حقوق‌دانان، که در اینجا هریک را جداگانه مورد بررسی قرار می‌دهیم.

اول - منطوق ماده ۲

قسمت اول ماده ۲ چنین مقرر داشته است:

«در این پیمان، نسل‌زدایی به هریک از اعمال زیر گفته می‌شود که با قصد نابودی، تمام یا بخشی از، یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی از این قرار ارتکاب یابد: ...»

این عبارت در متن پیش‌نویس ارائه شده به مجمع عمومی توسط کمیته ویژه بدین شکل

بود: (Year book of the U.N, 1948 - 9, p. 954)

«در این پیمان، نسل‌زدایی به هریک از اعمال زیر گفته می‌شود که با قصد نابودی، تمام یا بخشی از، یک گروه ملی، قومی، نژادی سیاسی یا مذهبی به جهات منشأ ملی یا نژادی، عقاید مذهبی یا نظرات سیاسی اعضای آنها^(۱)»

ارتکاب یا بد:...

(ضمن تذکر این نکته که گروه‌های سیاسی همان‌گونه که قبلاً توضیح داده شد بعدها از متن ماده حذف گردید)

در هفتاد و هفتمین نشست کمیسیون ششم مجمع عمومی با پیشنهاد ونزوئلا و تصویب اعضاء عبارت ماده از «به جهات»^(۱) تا آخر ماده حذف و عبارت «از این قرار»^(۲) به آخر جمله اضافه گردید و ماده ۲ به شکل حاضر در آمد.

همان‌گونه که از متن پیشنهادی کمیته ویژه برمی آید، ذکر انواع گروه‌ها در ابتدا و سپس آوردن عبارت به جهات منشأ ملی یا نژادی، عقاید مذهبی، نظرات سیاسی اعضای گروه‌های مورد تهاجم، منعکس کننده انگیزه از سوی مرتکب است. انگیزه‌ای که از مسائل نژادی، ملی، مذهبی و یا سیاسی نشأت پیدا می‌کند.

دوم - تفسیر حقوقدانان

برخی از پژوهشگران و حقوقدانان تفسیرشان موافق با ظاهر ماده ۲ بوده و ارتکاب اعمال شمرده شده در ماده ۲ توأم با قصد ویژه مذکور، صرف نظر از انگیزه‌های خاص را برای تحقق جرم کافی می‌دانند. (Planzer. A: Le crime de génocide, p. 95 به نقل از اردبیلی، ص ۵۶)

برخی دیگر مانند لوگه اعتقاد دارند که اعمال ماده ۲ باید بنا به ملاحظات ملی، قومی، نژادی یا مذهبی ارتکاب یابد. Legais, R: Les Conventions répressives en droit International, p. (28 به نقل از اردبیلی، ص ۵۶) که دقیقاً به عبارت حذف شده ماده ۲ اشاره دارد. مشابه دیدگاه اخیر، پلاوسکی اعتقاد دارد که «قصد از بین بردن» در ماده ۲ نه فقط جاکی از «اراده» بلکه داعی و انگیزه کینه‌توزی نژادی، قومی و غیره را می‌رساند. (پلاوسکی، ص ۱۴۶) هم او در جای دیگر، قصد وداعی را در جنایات علیه بشریت منطبق بر یکدیگر می‌داند. (پلاوسکی، ص ۱۴۷)

مشابه دیدگاه پلاوسکی، دکتر اردبیلی می‌نویسد:

«حقیقت این است که مؤلفه‌های عنصر معنوی جرم، یعنی قصد خاص و

انگیزه، آن چنان در ارتکاب جرم کشتار جمعی در یکدیگر تنیده‌اند که تقریباً

بر هم انطباق دارند.» (اردبیلی، ص ۵۷)

و اضافه می‌کنند که:

«کشتار جمعی به موجب این مقاوله‌نامه زمانی قابل تعقیب است که مرتکب تحت تأثیر احساسات ناشی از برتری‌جویی گروهی که ملیت، قومیت، نژاد و مذهب محرک آن است، دست به این جنایت زده باشد.»

(اردبیلی، ص ۵۷)

در مورد نظرات لوگه، پلاوسکی و دکتر اردبیلی باید گفت که این نظرات از لحاظ ظاهر ماده دلیلی بر اثبات خود ندارند. به نظر می‌رسد نویسندگان مزبور اگر بر حذف عبارت مذکور (به جهات منشاء ملی یا نژادی، عقاید مذهبی یا نظرات سیاسی اعضای آنها) وقوف می‌داشتند، تفسیرشان این‌گونه نبود. اضافه می‌شود که جنایت نسل‌زدایی انگیزه‌های گوناگونی می‌تواند داشته باشد که برتری‌جویی‌های نژادی، ملی، مذهبی و قومی یکی از انواع این انگیزه‌هاست. برای نمونه مرتکبی که اعمال تعدی آمیز خود را متوجه یک گروه مذهبی یهودی کرده، می‌تواند دارای انگیزه‌های متفاوتی باشد: امکان دارد مرتکب مسیحی باشد و بخواهد همه مسیحی شوند، این گروه نیز چون تسلیم نمی‌شود مورد کشتار واقع می‌شود و یا نه، این مرتکب بی‌دین است و نه تنها با یهودی بلکه با تمام ادیان مخالف است و در نتیجه مصمم می‌شود این گروه را از بین ببرد و به همین ترتیب می‌توان انگیزه‌های گوناگونی را برشمرد. اما باید دانست که از نظر ماده ۲ همان قصد نابودی اهمیت دارد، و انگیزه خاصی شرط تحقق جرم نیست و تفسیر این حقوق‌دانان برخلاف هدف پیمان خواهد بود که حمایت از اقلیت‌های ذکر شده است، زیرا با این تفسیر تنها مواردی مورد تعقیب قرار خواهند گرفت که دارای آن انگیزه خاص مورد اشاره باشند. با دو مثال از وقایع کشتارهای گذشته این بحث را به پایان می‌بریم. مثال اول در مورد نازی‌هاست. آنچه ایشان مرتکب شده بودند دو جنبه داخلی و خارجی داشت: در داخل، گروه‌های مذهبی و ملی را با هدف پالایش اجتماعی از بین برده بودند. اما در خارج، آنها یک طرح بزرگ را آغاز کرده بودند که هدف آن تغییر کلی موازنه جمعیتی در اروپای اشغال شده مطابق میل خودشان بود. آنها می‌خواستند قدرت حیات ملی همسایگان آلمان را بخشکانند، به گونه‌ای که آلمان یک پیروزی پایدار به دست آورد، چه به شکل مستقیم از طریق مقهور ساختن نظامی و چه به طور غیرمستقیم از طریق نابودی زیستی که حتی با شکست آلمان، همسایگان چنان ضعیف شده باشند که آلمان قادر به پوشش دوباره قدرت خود در سال‌های

خارج و پالایش اجتماعی در داخل که این هدف و منظور، همان انگیزه می باشد که جدای از قصد نابودی است.

سفیدپوستان در آمریکا می خواستند تمدنی به شکلی که خود می خواهند به وجود آورند، برای این تمدن نیاز به سرزمین های آباد و طلا داشتند، و اینها در نزد سرخپوستان یافت می شد، و البته تمدن این سرخپوستان با آنچه که آنها می خواستند، همخوانی نداشت. پس سرخپوستان باید نابود می شدند برای به دست آوردن سرزمین ها و طلاهایشان، و نیز نابودی تمدنشان که مزاحم بود.

به این ترتیب سوءنیت خاص این جرم با انگیزه یکی نیست و اعتقاد داریم که در ماده ۲ تنها به سوءنیت خاص و مشخصاً قصد نابودی گروه، اشاره شده و انگیزه های مختلف تأثیری در محسوب شدن یا نشدن عمل به عنوان جرم ندارند. این معنا با بیان انواع شناخته شده انگیزه ها که در ذیل خواهد آمد روشن تر می شود.

همان گونه که گذشت، انگیزه های خاصی در پیمان منع نسل زدایی به عنوان رکنی از ارکان جرم، شرط نیست. اما در بررسی مقاصد مرتکب، می تواند به عنوان نشانه ای در اثبات قصد نابودی مورد توجه قرار گیرد.

قبل از اینکه به شمارش انگیزه های گوناگون جنایت نسل زدایی بپردازیم لازم است سه نکته را یادآور شویم:

اول آنکه، تئوری های تعلیلی مدونی درباب انگیزه شناسی نسل زدایی وجود ندارد، و این خود به دلیل عوامل چندی است که مهم ترین آنها فقدان اطلاعات لازم درباره کشتارهای صورت گرفته در طول تاریخ بشری است. (Harff and Gurr, p.361)

دوم آنکه، اگر بپذیریم که این جرم، مانند دیگر جرایم یک «واقعه اجتماعی» است که از روابط جمعی انسان ها و مشخصاً تضاد آنها سرچشمه می گیرد، لاجرم باید پذیرفت که در بررسی وقایع اجتماعی نمی توان یک عامل خاص را علت دانست، بلکه مجموعه عواملی با تأثیرگذاری های متقابل هستند که در انتها، واقعه مورد نظر را سبب می شوند.

سوم آنکه، انگیزه های جرم در یک رابطه دوسویه شکل می گیرد، به گونه ای که سرانجام در وجود مرتکب تبلور می یابد.

باتوجه به سه نکته مذکور، باید اذعان داشت که در باب سبب شناسی کشتارها از یک سو

امری محال نباشد مشکل است) نمی‌توان تئوری جامعی در این زمینه ارائه داد و آنچه یک پژوهشگر می‌تواند انجام بدهد بررسی هر واقعه و ریشه‌یابی خاص آن است که در تعمیم نتایج آن باید دقت و احتیاط لازم را به عمل آورد.

با توجه به مطالب بالا و بدون اینکه بخواهیم وارد بحث انگیزه‌شناسی نسل‌زدایی گردیم، عمده‌ترین موارد انگیزه‌ها را به شرح ذیل بیان می‌کنیم:

۱- برتری‌جویی‌های ایدئولوژیک، نژادی، ملی، قومی یا مذهبی که احياناً منجر به پالایش اجتماعی و یا ایجاد نابرابری‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی می‌شود.

۲- توسعه‌طلبی‌های سرزمینی و سیاسی - اقتصادی که با مقاومت گروه قربانی روبه‌رو می‌شود.

۳- انتقام‌جویی با زمینه‌های گوناگون.

۴- سرکوب‌گروه‌های نژادی، ملی، قومی و مذهبی که خواهان خودمختاری و استقلال هستند.

نتیجه‌گیری

یکی از مشکلاتی که بر سر راه توسعه حقوق بین‌المللی کیفری وجود داشته و تاکنون به طور کلی از بین نرفته، ابهام در قواعد اجرایی این حقوق است که در سطحی وسیع‌تر گریبانگیر حقوق بین‌الملل عمومی نیز می‌باشد. با توجه به این مشکل، تلاش در جهت هرچه دقیق‌تر کردن مفاهیم و تعیین محدوده‌ها و حوزه‌های گوناگون این رشته از حقوق در قابل اجرا کردن آنها، گامی ضروری است.

آنچه در این مقاله بدان پرداخته شده، اقدامی است در جهت نیل به هدف فوق‌الذکر در چهار زمینه مشخص، یعنی عناصر قانونی و مادی جرم، مجنی‌علیه و مرتکب جرم که به تبیین جزئیات مربوط در جنایت نسل‌زدایی مبادرت گردید و به طور خلاصه دانسته شد که نسل‌زدایی به از بین بردن فیزیکی یا زیستی گروه‌های ملی، قومی، نژادی یا مذهبی به قصد نابودی آنها، اطلاق می‌گردد.

در میان موضوعات بررسی شده بر دو مورد از نتایج حاصله تأکید می‌شود. موضوع اول، مسئولیت کیفری مرتکب جنایت نسل‌زدایی است که با توجه به اینکه ارتکاب این جرم بیشتر از

بحث برانگیز. این موضوع در این مقاله تحت عنوان «مسئولیت کیفری فرد از خلال دولت» تبیین گردید. مفهوم این عبارت که در نهایت، فرد را مسئول کیفری جرم می‌شناسد، در نوشته‌های برخی از حقوقدانان مشاهده شده است اما چنین تعبیری، تازگی دارد.

موضوع دوم، عبارت «قصد نابودی» در ماده ۲ پیمان منع نسل‌زدایی است که دو مسأله عمده را موجب شده، اول اینکه برخی اعتقاد دارند این شرط به دلیل موانعی که بر سر راه اثبات آن وجود دارد، پیمان را از کار انداخته و عده‌ای آن را از نقاط ضعف آن دانسته‌اند، دوم اینکه برخی این مسأله را با انگیزه جرم خلط کرده و حتی آن را به انگیزه‌های خاصی چون کینه‌توزی‌های قومی، نژادی، ملی و مذهبی تفسیر کرده و وجود چنین انگیزه‌هایی را در اثبات جرم شرط دانسته‌اند.

در مورد مسأله اول به نظر می‌رسد که احراز قصد نابودی گروه مانند قصد ویژه‌ای که در پاره‌ای از جرایم داخلی نیز وجود دارد از خلال عنصر مادی جرم (ارزیابی رفتار مجرمانه مرتکب نسبت به مجنی‌علیه) از جهات متفاوت و از خلال عنصر معنوی (با تکیه بر گفته‌های مرتکب و ویژگی‌هایی که این مرتکب از لحاظ ایدئولوژی و مقاصد دارد) امکان‌پذیر است.

در مورد مسأله دوم نیز استدلال شد که اولاً از عبارت «قصد نابودی»، مفهوم انگیزه و مشخصاً انگیزه‌های خاصی استنباط نمی‌شود ثانیاً در پیش‌نویس پیمان منع نسل‌زدایی، ابتدا چنین انگیزه‌هایی شرط دانسته شده بود اما در تصویب نهایی، حذف گردید.

کتابنامه:

الف - فارسی

- ۱ - آرونو، اوژن، (۱۳۵۲)، «جرم علیه بشریت»، ترجمه دکتر علی آزمایش، مجله حقوق بشر، سال سوم، شماره‌های ۱۰ - الف - و ۱۱ - ب -
- ۲ - آشوری، داریوش، (۱۳۷۰)، دانشنامه سیاسی، تهران، انتشارات مروارید.
- ۳ - اردبیلی، محمدعلی، (۱۳۶۸)، «کشتار جمعی»، مجله حقوقی، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره یازدهم.
- ۴ - ارگانسکی، ای. الف. ک.، (۱۳۴۸)، سیاست جهان، ترجمه دکتر حسین فرهودی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- ۵ - براون، دی، (۱۳۵۶)، فاجعه سرخ‌پوستان آمریکا، ترجمه محمدقاضی، تهران، انتشارات خوارزمی.
- ۶ - پانوف، میشل و پرن، میشل، (۱۳۶۸)، فرهنگ مردم‌شناسی، ترجمه دکتر اصغر عسگری خانقاه، تهران،

نشر ویس.

- ۷ - پلاوسکی، استانیسلاو، (۱۳۷۰-۷۱)، بررسی اصول اساسی حقوق بین‌المللی کیفری، ترجمه دکتر علی آزمایش، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، (پلی کپی).
- ۸ - دوورژه، موریس، (۱۳۶۷)، جامعه‌شناسی سیاسی، ترجمه دکتر ابوالفضل قاضی، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۹ - رحیمی، مصطفی (گردآورنده و مترجم)، (۱۳۵۷)، کشتار عام، تهران، انتشارات آگاه.
- ۱۰ - روسو، شارل، (۱۳۶۹)، حقوق مخاصمات مسلحانه، جلد اول، ترجمه دکتر سیدعلی هنجنی، تهران، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران.
- ۱۱ - ساروخانی، باقر، (۱۳۷۰)، دایرةالمعارف علوم اجتماعی، تهران، سازمان انتشارات کیهان.
- ۱۲ - علی‌آبادی، عبدالحسین، (۱۳۶۸)، حقوق جنایی، جلد سوم، تهران، انتشارات فردوسی.
- ۱۳ - عظیمی، عبدالرسول، (۱۳۴۱)، محاکمه نورنبرگ از نظر حقوق جزا، تهران، (ناشر نامعلوم).
- ۱۴ - فرانسیون، ژاک، (۱۳۶۵)، «جنایات جنگ، جنایات علیه بشریت»، ترجمه و تلخیص دکتر محمدعلی اردبیلی، مجله حقوقی، دفتر خدمات حقوقی بین‌المللی جمهوری اسلامی ایران، شماره هفتم.
- ۱۵ - قاضی، ابوالفضل، (۱۳۷۰)، حقوق اساسی و نهادهای سیاسی، جلد اول، تهران، مؤسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران.
- ۱۶ - کلییار، کلود آلبر، (۱۳۶۸)، نهادهای روابط بین‌الملل، ترجمه دکتر هدایت‌الله فلسفی، تهران، نشر نو.
- ۱۷ - لومبوا، کلود، (۱۳۶۸-۹)، حقوق جزایی بین‌المللی، قسمت اول، حقوق جرایم بین‌المللی، ترجمه دکتر علی آزمایش، تهران، انتشارات دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران، (پلی کپی).
- ۱۸ - محسنی، منوچهر، (۱۳۷۰)، جامعه‌شناسی عمومی، تهران، کتابخانه طهوری.
- ۱۹ - معین، محمد، (۱۳۵۷)، فرهنگ فارسی، جلد چهارم، تهران، انتشارات امیرکبیر.
- ۲۰ - ترنر سوم، فردریک، و.، (۱۳۶۱)، داستان زندگی جرونیمو از زبان خودش، ترجمه حبیب‌الله تیموری، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- ۲۱ - ونت، هربرت، (۱۳۶۴)، جنایت درکناره‌آمازون، ترجمه مهدی شهبهانی، تهران، انتشارات اطلاعات.
- ۲۲ - هیکل، محمد حسین، حیاة محمد، القاهره، مطبعة دارالکتب المصریة، (سال انتشار نامعلوم).

ب - لاتین

- 1 - Breck. P. Mcallister, (1948-9), "A Comontary on the convention of Genocide", *Yale Law Journal*, vol. 58.
- 2 - Chalk, Frank and Jonassohn, Kurt, (1991), the History and Sociology of Genocide: Analyses and Case Studies, Reviewed by Smith, Roger. W., *The American Political Sience Review*, vol. 85.

- 3 - Harff, Barbara and Gurr, Ted Roert, (1988), "Toward emperical theory of genocides and politicides: Identification and measurement of cases Sicnce 1945", *International Studies Quarterly*, vol. 32.
- 4 - Kunz, Josef. L, (1940), "The United Nations Convention on Genocide", *American Journal of International Law*.
- 5 - Lemkin, Rafael, (1947), "Genocide as a crime under internatioal Law", *American Journal Law*, vol. 41.
- 6 - Economic and Social Council, Doc. No E/623 (Jan.30.1948).
- 7 - Economic and Social Council, Doc. No A/46/647.
- 8 - Year Book of The United Nations 1948-49.